

الحمد لله وحده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درین ایام بکرت انضمام بفضل خالق عباد و محلی البلاد و قلاع بلده و خرنده و نبیا و حیدر آبا و موسوم اسم شاهی

1104

بلاغ پناہ چین

تاسیخ و تسخیر

تصنيف على نجيب الادباء البارزين فخر البلقاء الماهرين اشرف الاكياس مولانا عباس دام فضله

جعفری الکھنوس بنیامین المومنین علی
در مطبعہ الکھنوس بنیامین المومنین علی

مطبوعہ شاہ

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۳	۴	در عهد	در عهد	۴۴	۱۹	لر صد	لر صد	۴۵	۱۰	لر صد	لر صد
۴۳	۵	مسجد	مسجد	۴۶	۸	بی	بی	۴۷	۴	کژده	کژده
۴۳	۱۹	شاه سلطان	شاه سلطان	۴۷	۱۳	بنگنژده	بنگنژده	۴۷	۷	درویش	درویش
۴۴	۹	میرنما	میرنما	۴۷	۴	بنگنژده	بنگنژده	۴۸	۲	تابنده	تابنده
۴۴	۱۵	الامر لیه	الامر لیه	۴۷	۱۲	کرے	کرے	۴۸	۲	برویج	برویج
۴۴	۱۶	للقرب	للقرب	۴۷	۱۶	بطور	بطور	۴۸	۱۰	قیراسو	قیراسو
۴۴	۱۸	الکرم	الکرم	۴۸	۶	بنگنژده	بنگنژده	۴۸	۲	المسته	المسته

قطعه تاریخ طبع از کلام بلاغت نظام بر فلک سنخوری شمس بانغ

منشی قد اعلی صاحب المختص بغارغ

رفعت شیوا بیان چون از مضامین درست خطبۂ تاریخ بجزی خاصه ف تاریخ بخواند		کوس یکتے بعالم از زبان کلک زد سکه حالات شایان کلک گوهر کلک زد	
قطعه تاریخ		۳۰۴۲ هجری	
رفعت سحر بیان بر رخ زیبای کتاب ریخت از خاصه فارغ گل سال فصلی		چون با گشت قلم خوب کشیده غازه حید طبع پوشید کتاب تازه	
۱۲۲۸		۱۲۲۸	
۸		۸	

ساقی ام عشق و خاتم انتظار دل سبزو	ساعزم زغم درون خون ل صبا مومن
بهرو و عالم را کن چون هر فردی قیاس	هر که بنید طول و عرض ملک آهنگار من
کس چو من کم از ماید گرم و سرد روزگار	سوز دل گروا و آه سر و من سطر من
نیست مطلوب من از دنیا و قبی غیر دو	هر دو عالم چیست صغری من کبر من
در تنی باید که ابعاد منزل طے کنم	آتش من را در دست اینک لب و با مومن
گر کسی به تنای من باشد غنیمت و شاد	زانکه قدر من نداند کس بخیر به تنای من

و این کتاب تمل است بر چهارمین چین اول در حال سلاطین قطب شاهیه
 و دوم در حال ایالت و ریاست آصفیه و امارت دولت
 نظامیه سلاطین چین سوم در خلبندی حال حیدرآباد و چین چهارم در
 چگونگی قبا

حال سلاطین : چون مولفه قادر صاحب طووس بر پیش
 مخفی میا و که قبل ظهور است

در قبضه راههای قدیم آن دیار بود که در زمانه
 هرگاه ریایات اسلام در تلنگ مرتفع شد گماشتگان

سلطان قلی قطب الملک نوکر سلطان محمود بهمنی اوزنگ نشین بیدار
 موصوف حاکم تلنگ بود و در گو لکنده می ماند در سنه نهصد و سیصد و هجری بهمنیه را

ضعیف یافته نخستین خود را قطب شاه نامید و خود و سرگردید و بشاهی علم برافراخت
 و گو لکنده که بر سر گریوه قلعه کوچک سنگ چین بنای سالک الزمان بود و عمارتش

وسیع و وسیع کرده محمدآباد نامیده مستقر نمود و در سنه نهصد و پنجاه و پنج هجری
 عبدالمهدی در سنه پنجاه و هشت میر محمد مومن از بجا اوست بیوخت میر محمد حیدر

و قتل شد و در چند نماز عصر سر میزدند و از دست غلام خود با تار کوه میشد پس خوشیش
 گفته شد و همیشه قطب شاه شد و از عیش دنیا اندک تمتع برداشته سینه نه
 و پنجاه و نهفت هجری برود برادرش ابراهیم قطب شاه بر تخت نشست و بر قلعه
 که کهنه حصار دیگر کشیده و وسیع کرد و چند قلعه و چند عمارت بزرگ احداث نمود و چند
 هزاره کشتور خود آباد نمود و تالاب ابراهیم پاشا و تالاب حسین ساغر و چندین مساجد
 و مدارس بنا کرد که تا حال موجودند و این بادشاه کریم نفس و عادل با کل الطمعه نیده
 رغبت کلی سید شمس و از مانده او خلقی تمتع میشدست و یک ربع الثانی سینه نصود
 هشتاد و نه هجری روز پنجشنبه انتقال کرد و پسرش محمد قلی قطب شاه و پسر او
 و سال دیگر نه هصد هشتاد و نه هجری بغاصه سکرده از قلعه شهر حیدر و گوشه محل و داخل
 چارمنار و چاکمان و دارالشفا و عاشورخانه ادا شد و عالم را در آن روز از آن پدید نیست
 و چارمنار بنا کرده اند که در آن روز که از آن پدید نیست
 و در آن روز که از آن پدید نیست

از انکافات و بر علی مقام ما	گروان ز دست سکه ساهی بنام ما
هفتادمی از قلعه سکر که از دست هجری جاده سستی گذاشت و چون فرزند برادرزاده اش سلطان محمد قطب شاه برادرزنگ نشست و میر محمد مومن است که دخل عظیم در امور سلطنت داشت و قطب شاهیه سید احمد عصر انکاشت بسیار تکرش میکرد و روز عید الفخر این بیت گذرانید	

باجت باز بستم عهد و پیمانے توئی	کنه جانی من فشانم پیش جانانے
خسته عایم کنه کنن جانفشانی تازه است	عهد سلطان نوست مسعودا

این بادشاه عادل و فاضل و عابد و زاهد و مجتهد گذارست و ده کردار شاکرد
 قاضی محمد سنائی بود و در فنون سلطنتی شاکرد و آغا یوسف که مسجد بنا کرده
 این بادشاه است که بصرف هشت لکله روپیه تعمیر یافته گاهی عروجی و گاهی
 خل الله مخلص میکرد این سه بیت از دست سه

دفع و طبع عروجی چه دلکش است	چنین مگو که خود آسمان و زمین است
-----------------------------	----------------------------------

وله

عز و جاهم ز عشق و دولت است	این همه حشمت است
است از بادیه نیست ظل الله	سرخوش از بادیه محبت است

پسرش عبداللہ قطب شاه است و ششم ذیقعد سنه یکتر از دست در سحر
 پید و روز ولادتش منجمان گفتند که شاه روسی پسر تا دوازده سال نه بیند
 و نه زیان عظیم روح و بدن شود شاه برین سخن عمل کرد و دوازده سال
 دوازدهم هر کس بزجست آتالیقی مامور شد در عرض یکسال مرد چنانچه دوازده سال
 مرد و در سال دوازدهم از روی حساب شمس روزی چند باقی بود و از روی حساب
 قمری مدت سه و سیصد و پانزده روز بود که شاه بنایت شائق دیدار پسر گشت و بن عظیم
 ترتیب داد و بدیدار پسر ششم روشن کرد و پسر نیز مثل پدر صاحب جمال و فاضل و
 عابد بود اما روی پسر دیده همان روز پدر بیمار شد و بعد چند روز چهارم جمادی الاول
 سنه یکتر از روی پنج سحر رحلت کرد و نه دهن عجائب الحقد در روز دیگر
 عبداللہ قطب شاه گردید و لانا رونقی تاریخ نوشت - شد شاه در قطب زمان
 عبداللہ در دهمین سال میر محمد مومنین بمجور رحمت پیوست میر محمد سعید خان

اروستانی مخاطب میرجله معظم خان خانان سپه سالار بود و در وی پسرش
 محمد امین خان با ده خورو و بیست بدر بار آمد و برسد شاهی شست و طی کرد و
 شاه ناخوش شد و مردم بعضی رسانیدند که میرجله چهار هزار سوار ایرانی نوگر گشته
 اراده گرفتن سلطنت سیدار و شاه زیاده متوجه گردید میرجله بزخواست پیش
 اورنگ زیب رفت و بحضور شاهجهان باریافت و قطعه الماس دریای نور که از
 دریای کاشانیافته بود و جوهریان شصت لکه روپیه تیش شخص سیکر و نذشا، جهان
 نذر کرد و بعد مردن سعد الله خان وزیر شد و ترغیب و تحریص گرفتن حیدر آباد نمود
 و شاه عبداللہ و دختر دشت کلانرا باید احمد عقد لبت و عقد خرد با سید سلطان
 بنجد و سید احمد باید سلطان بخش داشت شب عقد داماد و دختر خودی مانع آمدند و
 بر سر نهادند که شاه تگ گشته بر ابو الحسن که یکی از اخوان زاده های شاه بود
 عقد لبت و ابو الحسن مرد غریب لا اوبالی بود و پیشتر در تکیه های فقر امی شست
 چون سید سلطان خبر یافت اهاب شادی سوخته با خاطر افروخته بدر رفت و پیش
 اورنگ زیب شانیافته نوگر شد و میرجله دختر خود و بعد وی سپرد و بعد ازین عبداللہ شاه
 سنه یکم اردیبهشتاد و دو هجری انتقال کرد و ابو الحسن بدو سید مرتضی چارقی شاهی پوید
 و بقلب تانا شاه مشهور گردید تانا در زبان تنگی طفل رامی گویند و اکثر خصائل این
 بادشاه طفلانہ بودند نیز گنا و ما و نا که هر دو مشرک متصب بودند مختار کار شدند و مرگم
 مشرکین را رونق دادند و در خرابی اهل اسلام فتادند و شرفا و سادات بجان آمدند
 و تانا شاه که نازک و مانعی آن ضرب اشل است بجز عیش و عشرت هیچ کار متوجه نشد
 و این دو مشرک بروی مسلط بودند و قتی که عالمگیر رو بدکن نهاد و بار اجه ستاره

بنگید این هر دو مشرک خفیه ستعانت را بحد کردن چون عالمگیر بلده بیجا پور را محاصره کرد
 و با سکندر عادل شاه بنگید علانیة ابو الحسن را ترغیب مددکاری والی بیجا پور دادند
 ابو الحسن بیجا لیکیر نوشت که من تا حال پاس زرگری سیکردم حالاکه ایشان سکندر را بنیم
 و دست بروی تاخته اند بسرداری خلیل خان چلنار سوار و پیاده روانه میکنند و می بنیم
 که ایشان از کدام کد ام می جنگند عالمگیر که از دست ناخوش و در فکر تسخیر تمام ملک کند
 بود چهره برافروخت و بهادر شاه را بر سر ابو الحسن فرستاد و خلیل جنگیده شکست خورد و
 گلگیر بدست بهادر شاه آمد و سپاه عالمگیر با بهادر شاه در حوالی حیدرآباد رسید و شهر
 تملاط افتاد و ابو الحسن از عمارت چار محل در قلعه که لکنده رفت و در شهر طرفه هول راه یافت
 بکنز طر فی سیکرخت و آبر و میرخت و مدوم او باش دست بغارت در آن کردند و
 ملک و ناموس خلقی خراب نمودند شاهزاده چون برین حال مطلع شد بشهر حیدرآباد در
 اسپا پیش اکثر شهر را تاراج نمودند ابو الحسن الممچی فرستاد و پیام داد که جنگ از من نشاست
 رعایا چه تصور کرده ۱۰ بهادر شاه حکم امان در داد و فرستاد و سرکشان و خالمان اسرا
 داد و بعضی او را پاسبان فیل بست و گردن زد تا غبار قننه بنیشت و چون ابو الحسن
 بهادر شاه هر دو شیعی المذهب بودند بحد شرط صلح فیابین قرار یافت از بنگلین
 و دانا هر دو کافر که ماده فساد بودند شاهزاده طلب کرد ابو الحسن سر برود و بریده فرستاد
 شاهزاده بیجا لیکیر خبر کرد و چون باد گلگیر که روانه عالمگیر نظر هر چه گفت و چند
 خاموش ماند چون بیجا پور فتح کرد و سکندر عادل شاه را اسیر نمود سنه یک هزار و نود
 و هفت به گلگیر آمد و گفت که ابو الحسن بمراد است چرا پیش ما حاضر نشد و منق و منجور او
 از حد گذشته است می باید که این بے و بن را از مندر بر دارم این بخت و کوحید

دشت و چهارم ربع الاول سنگه کله را و دود و دشت جبری در طابریه مکه آباد
 که کشته و فرود آمد و توب جنگ سردار الهی و دود و دشت جبری در طابریه مکه آباد
 در ملک شمره نزد آفریج الله خان و دشت خان سپاه ابوالحسن را در شمره و دود
 و با خود آید محمد عبد الله خان قوم بنی نیکو نام وقت شب یک دروازه قلعه که دشت
 او بود و بکشاد روح الله خان دشت خان صفت شکن خان خواجہ مکارم و دود و دشت
 سرداران عالمگیر آخر شب بانو در قلعه درآمد و ابوالحسن بنیر رخص می و دود و دشت
 لاری ندیم تا شاه مرزانه جنگ در خماسه بولنگ بر دشت بر زمین افتاد و چند صد
 علامان حبشی پامین ارک و لیرانه جنگیده کشته شدند و دود و دشت قلعه تبصره و سران
 عالمگیر در آید مختار خان و غیره امر اسے عالمگیر میاگان مجلس ابوالحسن آورد و دود و دشت
 و هر یک را نشاند و چون همان سامان دسترخوان چند زمانان ناخوانده را گفت که
 بسم الله حاضر حاضر است و دود و دشت و دشت کرد و دشتی دشتی دشتی دشتی دشتی دشتی
 ساز خورده و بیلبو از شده و پیش بهادر شاه رفت که زیر قلعه استاد و بود و دود و دشت
 از کشته خود برآورد و دشت هزاره داد و دود و دشت عالمگیر در یک نیمه نظر بند شد و خیال و دود و دشت
 از قلعه در آن خمیده آمدند و این واقعہ در راه واقعہ سمنه کله را و دود و دشت جبری دود و دشت

ولیمت خان عالی تاریخ چنین منظم نمود

ابوالحسن دشت بجایار مسل	بدش کرد و انبیان تفتدیر
چون بدون فط و بجایش نشست	شاه اورنگ زیب عالمگیر

بعد این ساخت و راه ربع الثانی سمنه بجزار و دود و دشت جبری عالمگیر خزان و دود و دشت
 بعضی طایفه آورده و بیلبو از شده و پیش بهادر شاه رفت که زیر قلعه استاد و بود و دود و دشت

و این دود و دشت بروی سلاطین و دود و دشت جبری

در سیه دای بر این نیتی و مرصع آلات و نظروف طلا و نقره و غیره اسباب گران بها است
چند کرد و یافت از حیدر آباد کوچیده بقلعه احمد آباد و سید رفعت والی اوجس راهس
بیا سپار خان بقلعه دولت آباد فرستاد و توابع بنام بقلعه داشت که در همین روز پنجام
محتاج نزار خدمت یکبار و یکصد و دوازده مجری الواسع بیاختنا سال جان بخت
بود و در وضعه بخله که باد مذکور شد عمرش نه سال بود و در یک تاریخ بنظر گذشت
که الواسع از روز پیدایش چهارده سال و سه و هجده سال و در سال و در سال
علم سپرد و چهارده سال و در خدمت فقرا شوق درویشی کرد و چهارده سال بر بند کشا
داد و حبش داد و چهارده سال در قید خانایام زندانی بسر کرده بود و مخفی میاد که ستاره در
الاسمه بصورت او رنگ نریب در آمد و نواب زیب انسانیم تاریخش چنین گفت
و معجزه زیب شوق القریان شد
و علامه عبد الحلیل بگرامی چنین داد و بلاغت داد

چو شه ابهام زین خصم آورد	بورد اسم اعظم در شماره
قلاع کفر شد مفتوح فی الحال	ز تیغ او عدد شد پاره پاره
ز نگه شان شه بر مداب سام	برابر چار الف کردم فطاره
چنین تاریخ گفتن انحراف است	شد از عهد الجلیل این آشکاره
وله	
چو سیوا و سبناورا ما بکیتے	ز تیغ شه شاه گشتند پاره
الفنا سے این هر سه تارا به یکجا	نمودیم تاریخی فتح ستاره
کن ووم در حال ایالت و ریاست آصفیه و امارت و دولت نظامیه	

سلمه الله تعالی از روی گلزار آصفی و خزان عامره و سروان زاد و ماثر الامراء تا یخ شید الدین
 و خورشید جاهی و نصر الله خانی شکر چهار فصل **فصل اول** در ذکر گشتگان تیموری
 تا آصفجاه - عالمگیر هرگاه سلطنت حیدر آباد از ابوالحسن تا نانشاه گرفت صوبه داری
 و کن حواله جانب پارخان نمود و چون کشته یکنه زار و یکصد و نیرده هجری بمرد تم و لنخان
 پس روی صوبه دار شد و در سنه هزار و صد و شانزده رستم و لنخان صلعه دار و رنگ آباد گشت
 و از پیشگاه شهنشاه کامنجش داد و دخان بنی صوبه حیدر آباد شد باز از طرف بهادرشاه
 در سنه هزار و یکصد و نوزده هجری یوسف خان صوبه شد و در عهد محمد شاه دلی مبارزخان
 عماد الملک صوبه گردیده و در سنه یک هزار و سی و یکصد و هفت هجری مبارزخان با
 آصفجاه جنگیده کشته شد و حیدر آباد در دست آصفجاه آمد **فصل دوم** در نسب
 آصف جاه قمر الدین آصفجاه نظام الملک چن قلیج خان بن شهاب الدین غازی الدین
 نیز و زنگبار بن عابد خان سمرقندی مخاطب به قلیج خان بن خواجه امیل بن خواجه غریز
 بن محمد عالم بن محمد مومن بن محمد درویش بن شیخ جاوید بن شیخ فتح الله ثانی بن شیخ جاوید
 سرست بن نجیب الدین بن شیخ فتح الله بن تاج الدین بن علاء الدین بن بن الدین
 بن ابی حفص بن شیخ شهاب الدین سهروردی بن شیخ محمد بغدادی بن بهادر الدین بن
 عبد الله صوفی بن محمد سعید بن قاسم علی روی بن نصر الدین بصری بن محمد قاسم بن عبد الله
 بصری بن عبد الرحمن مکی بن ابوالقاسم بن ابو محمد مکی بن محمد بن ابوبکر صدیق خلیفه اول
فصل سوم در ذکر امارت آصفجاه باید دانست که عابد خان از سمرقند بعد شاه جهان
 در هند آمد - می منصب یافت و چون عالمگیر تاج بر سر گذشت عابد خان را ب
 بهاری و خان داد و در سنه یک هزار و هفتاد و یک هجری منصب

دس هزار پانصدی کامیاب کرد باز صوبه اجمیر باز صوبه ملکان تفویض نمود و باز
 سده هزار و نود و عابد خان بجز رفت و چون باز آمد منصب هزارری یافت و بست
 و چهارم ربیع الاول سده هزار و نود و هشتت هجری وقت محاصره گوگنده بضرب کل
 بردست راست زخمی شده بعد سه روز مرد پس رش شهاب الدین اول سده هزار و نود و
 هفتت هجری منصب سه صدی باز پانصدی و باز خطاب فیروز جنگ غازی الدین خان
 سپاهی گردید و دادم ترقی یافته در مدت قلیل هفت هزارری شد و با وزیر النسا بیگم
 دختر سعد الله خان وزیر شاهجهانی تخت گردید و در عهد بهادر شاه بصوبه داری گجرات
 سرفراز شده بهانجام سده هزار و یکصد و بست هجری کوس حلت فرودگفت و از ملطن
 دختر سعد الله خان وزیر قمر الدین خان سده یک هزار و هشتاد و دو و پیداشد نیکبخت
 یاسرخ ولادت اوست اول از عالمگیر چار صدی باز نه صدی باز د و هزار پانصدی
 و خطاب چین قلیج خان یافت باز سه هزار پانصدی شد باز خدمت خود داری بجا آورد
 و باز صوبه دکن بجا پور یافت باز چار هزارری باز پنج هزارری منصب یافت بعد مردن عالمگیر
 شاه عالم بهادر شاه برادر ننگاشت قمر الدین منصب شش هزارری و خطاب خان
 دوران یافت و بخدمت صوبه داری اعاده سر بلند شد و باز ترک خدمت نموده مدتی
 در رنگ صوفیه گوشه نشین در دهلی ماند و چون بهادر شاه مرد و غفر الدین جهاندار شاه برت
 نشست باز منصب شش هزارری قبول نموده در سلک امرا سهای در آمد و چون فرسخ سیر
 افسر سپه نهاد و منصب هفت هزارری و خطاب نظام الملک مایه سبابت انداخت و
 صوبه دار دکن تاجدار کرناٹک گشت و در اورنگ آباد قرار گرفت و باز بمحضه فرسخ سیر
 و صوبه بنبل مراد آباد گشت و هرگاه فرسخ سیر در گذشت و رفیع الدرجات پابرونک

همادور و دو ماه از پادشاه دروش انتر محمد شاه تخت نشین گردید نظام الملک صوبه داری
 مالوه یافت و از مالوه سنه یک هزار و یکصد و سی و دو هجری غرم تنخیر دکن در سرگرد و قلعه آسم
 ان خطاب حال و برلمان پور از انور خان باشی گرفت و نیز دهم شعبان سال ناگوار رسید
 و لاری علیخان را مادات باره و رسوایان پور سرکار هندیه جنگید و سید کشته شد و یازدهم ماه
 شوال سال سنو در داد بالا پور اوج سو به پور رسید عارف علیخان مصاف نمود و پی
 کشته شد و این سرقتی است کن مشغول و در اقطار آید همزمان و او رنگ آباد مشگاه
 کرده و در دلی نواب به حسین علیخان وزیر باشا و محمد شاه از دست میر حیدر خان کاشغر
 در دلی نظام امیر محمد شاه سمت دلی رفت و در سنه یک هزار و یکصد و سی و پنج عیال
 صوبه داری کنج مست صوبه داری گجرات و مالوه یافت و در امری شاهی نفاق و در
 دلی ضعف کلی رونمود و در سنه یک هزار و یکصد و سی و شش فرمان صوبه داری دکن بنام بازخان
 عماد الملک محمد شاه داشت نواب نظام الملک چون چنین دید خود را رنجور نمود و گفت که هو
 ملو آباد و مرسانا گارست از شاه اجایت گرفته ملو آباد روان شد و از راه عطف خان
 نموده به سرعت راه دکن پیش گرفت بخت و سوم محرم سنه یک هزار و یکصد و سی و هفت
 با مبارز خان جنگید خان موصوف مریدان کشته شد و نظام فتح یافته رئیس دکن گردید محمد
 و زیوت نظام را قوی دست دیده فرمان استمالت نوشت و آصفیاه خطاب بخشید و در سنه
 یک هزار و یکصد و پنجاه هجری به دلی طلب فرموده و جنگ مهیته مامور کرد بهاء زنه مان سال مذکور
 نظام در سواد بھوپال با مهیته میدان جلال آراست و خبر آمدن نادر شاه از ایران شنید
 با مهیته صلح کرده بدین نیت و بعه واقعه نادر شاه نه کیهان و یکصد و پنجاه و سه هجری بمیدان
 دکن سفر کرد و ناصر جنگ که در او رنگ آباد بود و باغوا سران سپاه با پدر صف آرا شدند

و تکیه آمد و نظام قیام گشت و در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری
 پسر نامک رفت و قلعه ترخیا پل از مرز پهلوانان گرفت و انورالدین خان شهابت جنگ
 حکومت در این بخشیده باز آمد در سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری قلعه بالکنده
 سر از قلاع نامی دکن در دست مرز پهلوانان بود و جنگ در چنگ خود آورد و در سنه یک هزار و
 یکصد و شصت و یک هجری خبر آمدن احمد شاه دکنی از هند و افغانستان هندوستان
 شنیده به دلی روان شد و به برهان پور رسیده خبر یافت که احمد شاه ابدالی از احمد شاه
 تاجدار دلی شکست خورده رفت نواب فرخ غریت کرد و در برهان پور سال مذکور بیمار شد
 و چهارم جادی الثانی سنه کور و نعش او را در روضه قریب دولت آباد متصل
 اوزنگ آباد در احاطه شاه برهان الدین غریب دفن کردند فصل چهارم در کار و احوال
 آصفیاه تا آخر سنه الهجری و آغاز امارت میر محبوب علیخان صاحب امارت آصفیاه ششم دم قباله
 آصفیاه شش سپرداشت میر محمد پناه امیر الامرایه نظام الدوله ناصر جنگ میر محمد
 امیرالملک صلابت جنگ میر نظام علی آصفیاه ثانی میر محمد شریف برهان الملک
 بسالت جنگ میر فتح ناصر الملک بهایون جاهد - بعد از انتقال نظام الملک آصفیاه بر
 ایالت میر احمد نظام الدوله تسلیم شد هدایت محی الدین خان مظفر جنگ دختر زاده نظام الملک
 مرحوم حاکم بجای پور سر از طاعت پیچیده بشواریه سین دوست خان ارکاتی هوای
 تسخیر رکات در سرکرد و نصرا قوم و انیس نوبلچیرا ملازم گرفته به بلخ نورالدینخان
 شهابت جنگ گویاموی که از وقت نظام الملک ناظم رکات بود لشکر کشید شهابت جنگ
 مقابل کرد و در عین معرکه با دود سرج مات چشمه نظام الدوله خبر یافته از اوزنگ آباد با هفت
 هزار سوار و سه هزار پیاده و هزار و توپخانه آتشبار با کمال اقتدار روان شد و با قصد کرد

سافلی طی کرد و در سوار طحری بست و ششم ربيع الآخر سنه یک هزار و یکصد و شصت و سه
 هجری معرکه قتال آراست و مظفر جنگ را زنده اسیر و دستگیر نمود و بر شکال درار کاٹ
 گذرانید بهت خان و غیره افغانه نوکران نظام الدوله الطبع و میوی با مظفر جنگ و
 افسران و افسیس سازش کردند و هفتادم محرم سنه یک هزار و یکصد و شصت و چهار هجری
 نظام الدوله را شهید نمودند و مظفر جنگ را از قید بآورد و به سندان مارت نشاندند و رو
 به حید آباد آوردند و راه فیما بین افغانه تقار پیدا شد و با هم خوزیری گردید مظفر جنگ
 و بهت خان و دیگر چند سرداران کشته شدند سران سپاه نظامیه امیر الملک میر محمد خان
 صلابت جنگ را رئیس کردند و حیدر آباد شتافتند و میر محمد پناه امیر الامراء در دلی خجسته ها
 ناصر جنگ برادر خود شنیده به واسطه ریاست و کن بخراج استعجال با درنگ آباد رسیدند و
 بهتیم و یحیی سنه یک هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بمگر مفا جاجان بخت تسلیم نمودند
 رفقا نقش بدلی بردند و درین وقت فتنه دار ریاست و کن رو نمودند و شورش بسیار
 آخر سنه یک هزار و یکصد و شصت و نه هجری میر نظام علیخان آصفجاه ثانی از بیلیگا به برادر
 خود امیر الممالک صوبه واری برادر میر محمد شریف برهان الملک صوبه واری بیجا پور ریاست
 و در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و یک هجری برهان الملک از بیجا پور درازنگ آباد نزد برادر
 آمد و منصب و کالت مطلق یافت و میر نظام علیخان آصفجاه ثانی بهم از برادر برگ آباد
 رسیده برهان الملک را از عهده و کالت معطل کرده اختیار ریاست بدست خود آورد و لقب
 به لقب ولیعهد شد سرداران و افسیس خواهانند که دست افتد از آصفجاه ثانی را کو تاه نمایند
 آصفجاه ثانی در سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و یک هجری حیدر جنگ شریفی فتنه برآورد
 را در خیمه خود کشته اسب سواره بدر رفت و امیر الممالک و حیدر را با و آنها و آصفجاه ثانی

با جانشینی هوسله مکاسد را برار جنگیده با صلح نموده پیش برادر خود امیر الممالک رفت و درین
 فساد و آذین شاه ملک بسیار در دست پیشواراچه پونه رفت که تفصیل آن بسیار است
 و صرف حیدر آباد و بیدرو برادر دست اولاد نظام الملک ماند و چون شوکت و قوت
 پیشوارا قتل بهاو و جهنگو و بسواس را و در سوا کر نال از دست سپاه احمد شاه در آن
 مستعمل گردید آصفجاه ثانی با امیر الممالک برآمده تا بهفت کرده پونه را یات غنیم را نگو سار
 کرد ناگاه مینخل ناصر الملک با غنیم پیوست با بنی بیا مین اچه پونه رگنا تچه را و او را و
 و نواب آصفجاه ثانی صلح شد و از صوبه اورنگ آباد و بیدرو هر قدر ملک در دست پیشوارا
 والی پونه بود باز بدست آصفجاه ثانی آمد و چهاردهم و پنجم سنه یکنه را و یکصد و هفتاد و
 پنج هجری در بیدر آصفجاه ثانی برادر خود امیر الممالک را گرفته قید کرد و شاه عالم عالی گوهر
 بادشاه دلی فرمان صوبه داری دکن بنام آصفجاه ثانی فرستاد و نواب در بیدر استقبال نموده
 فرمان را بدست تعظیم گرفت و مستقل والی حیدر آباد شد و درین وقت فیما بین رگنا تچه را و
 و او را و منافقه رنده و آصفجاه ثانی حمایت رگنا تچه را و کرد و او را و شوکت خورد
 سر بر خط فرمان عمر خویش رگنا تچه را و نهاد و رگنا تچه را و در عوض این استمداد ملک پنجاه
 لک روپیه و قلعه دولت آباد که سابق از اولاد نظام الملک بدست راجهای پونه آمده بود
 پیشکش ساخت و ناصر الملک که نزد راجه پونه بود از کرده خود پشیمان شده خواهان عفو تقه شد
 و بعد عفو جریمه در اردوی آصفجاه ثانی داخل گردید و بخاری وقت نه پردازی بعضی امر
 آصفجاه ما از رگنا تچه را و مکدر شده بر سرش فوج کشید رگنا تچه را و طاقت جنگ در خود
 ندیده باسی هزار سوار تاراج ملک نظامیه اختیار کرد و آصفجاه ثانی نیز تخریب کشور غنیم ضایع
 نمود و پونه ملک حریف را تاراج کرد و پونه را آتش زد و بسوخت میر اولاد محمد خان از کما

پسر شیر الملک مرد شیر الملک بیا رنگین شد آصفجاه ثانی برائے نسلی خاطر سلیمان جا
و کیوان جا بهر دو پسر خود را در نزد زندگی شیر الملک داد و ابواب رفت برگشت
و چون رو بروی آصفجاه ثانی عالیجاه شهنشاه گشته بود و بعد رحلت شان آصفجاه
سکندر جا به پایسر پادشاهت گذشت و عمر عزیز در کالج دولت بغرت بسر برد و راه
نیکو بستانه یکینار و یکصد و هشتاد و هفت هجری پیدا شد و هفدهم ذی قعدة روز جمعه سنه
یکهزار و دویست و چهل و چهار هجری وفات یافت و مختصر وقایع عمداً ایشان نیست که چون
شیر الملک سنه یکهزار و دویست و هشت هجری بجا لم بقاشافت میر ابو القاسم
المخاطب میر عالم را خدمت دیوانی عطا کرد و هرگاه بخت و حکم شوال روز جمعه سنه
یکهزار و دویست و هشت هجری میر عالم جهان فانی را گذشت است میر الملک حیدر خان
و اما میر عالم را خدمت دیوانی سپرد و او کار میر عالم بیرون شهر تالاب کلان است که
از آن هر بریده در شهر رده اند و خدمت مشکاری بیا چه چند و لال بهادر کتبی تفویض
گشت و راجه صاحب مختار کل شدند و شیر الملک بر اسمی نام دیوان ماند و بهیشت
زندگی بسر برد و هشت و هفت و نه پسر سکندر جا به بود و اسمای پسران باین تفصیل اند
میر فرخنده علیخان ناصر الدوله - میر بشیر علیخان صمصام الدوله - میر گوهر علیخان
مبارز الدوله - میر فضل علیخان سیف الدوله - میر نور علیخان منور الدوله - میر
فیاض علیخان دو الفقار الدوله - میر محمود علیخان قطب الدوله - میر اوور علیخان قزلباش
میر فتح علیخان مظفر الدوله - هرگاه چنانکه مذکور شد سکندر جا به از دار ناپائدار به
دارالقرار نشاندند و اب ناصر الدوله بهادر رونق بخش مندر مانده می شدند ایشان از
این فضیلت النساء بکرم یازدهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و دویست و هشت هجری

پیدا گشتند و در قصر مارت بعیش و فراغت ایام زندگانی بپایان آوردند و بعارضه
 پیش بخت و دوم ماه رمضان سنه یک هزار و دویست و هفتاد و سه هجری عالم فانی
 گذشتند و در عهد ایشان هرگاه بنیر الملک مردند راجه چند و لال صاحب پیشکارین تنها
 راتق و فاتق جمله امور ریاست شدند و حضور پرنور بنیادگان عالی آصفیاه چهارم بذات
 بهیج کار توجه نکردند و قلعه عمدتاً راجه صاحب موصوف بوجه اختصار قلم انداخته و
 صرف انقدر مجلایه بنویسید که ایشان سخی بودند و قوم سکه در و سبیل و عرب در و در شان
 قوی دست گردیدند و فیما بین خانه بنیکه مانده اند آخر سکه در و سبیل غلوب و عرب غالب
 گشتند و چون ملک را با جاره میدادند و با تنظامیکه می باید که توجه میکردند کشور از قدیمی
 غمال تباهی پذیرفت و حاصل کسرت شد و حال امر او جایگزین گران گردید و در خزانه
 پیشتره نماید و نوکران از نیافتن تنخواه بجان آمدند سه لکه و چند هزار روپیه در ماه که پایا
 تنخواه سپاه انگریزی بدولت نگاشته داده میشد از تهی شدن خزینه و ارسال انهم تعویق
 ره نبود و چون قریب یک کرو در روپیه سرکار انگریز بهادر بدولت نظامیه قرض شدند
 نوبت مطالبه رسید راجه صاحب از تساده پیشکاری و مختاری برخواست و غلت نشین
 شدند و راجه رام بخش سپر راجه گون بخش خلعت پیشکاری پوشیدند و سرانج الملک سپر
 بنیر الملک سپر و دیوانی بردستار شدند و چون از ایشان انتظام نشد از منصب افتادند
 و اسپر کش سپر الا مرهباد اول بر کار دیوانی مامور گشتند و بعد چند ماه گذشتند باز راجه
 رام بخش پیشکار و بعد چند سالی سرانج الملک دیوان شدند و بسیار تدریس کردند مگر عا
 نیافتند آصفیاه چهارم آنچه در خزانه و حیب خاص و قلعه گو لکته داشته اند برای دفع خساره
 ریاست و فیصله تنخواه انگریزی دادند مگر کافی نشد و کما ضا سخت روزی در آخر مجبور گشتند

با و بیستم ماه ذی حجه در دلی دربار قیصری شد با چند سرداران نامی و غیره و این کار
 رونق بخش دلی گردیدند و در جشن شامل شدند و در همین سال سالار جنگ برای
 حصول ملازمت مکه لندن و قیصر بنده شهر لندن رفتند و با احترام ملاقاتی شدند و
 بازگشتند و در سال ۹۹ هجری بندگان عالی بسیار در جنگ آباد شافتند و فتح انجیر بدست
 آمدند و ناکاه بتایخ بست و ششم ماه ربیع الثانی سال ۱۰۰ هجری بهار ضمه بهضیه سالار جنگ
 بهادر انتقال نمودند رحلت شان موجب لال خاطر خاص و عام شد تا سندی نشینی
 بندگان عالی و ام قباله راجه لاجایان فرزند بهادر نرائن بر شاد پیشکار مختار کار قرار یافتند
 و بهاد صابیت را بی گور گشت مقبره شد که بعضی امور نظم و نسق بشوره خورشید بهادر و
 بشیرالدوله بهادر و میر لائق علیخان بهادر خلعت سالار جنگ بهادر و پیشکار صاحب بهادر
 جاری شوند و آخر سال یکتر از سه صد هجری معلوم گشت که حضور بهادر نرائن در دهم ماه
 سال ۱۰۱ هجری براسه ملاحظه نمایندگان مکه بشارت بیاری ریل رونق افروز خواهند شد
 و از آنجا در ماه ربیع الاول مراجعت خواهند نمود و پنجم ماه ربیع الثانی سال ۱۰۲ هجری مطابق
 سوم فروردین سال ۱۲۸۱ هجری موافق است و ششم اسفند یا ماه سال ۱۰۳ هجری فصلی که سن مبارک
 هجده سال خواهد بود بر سر جهان بانی متکین خواهند شد و ذی حجه آخر سال ۱۰۴ هجری که اتفاق
 رفتن اقامتین تاریخ مجید را آباد شد و تقریظ دیوان جمیع خدایعالی که توجیه خاص طبع گشته
 بتحریر آرد و در ماه محرم سال ۱۰۵ هجری نخستین بواسطه و الامترب راجه گرداری بر شاد و خدا
 صدر سرشته دار فوج با قاعده دولت نظامیه و عالی مناقب آغا میرزا صاحب
 سرور جنگ آتالیق حضور از مهار راجه نرائن بر شاد و صلا بهادر پیشکار ملاقات دست داد و او
 گفتگو کمال یافت کردند و از حال نظم و نسق ریاست عالی بهویال امور خبری دلی پرسیدند

و از بیان شافی بنده عرض گردیدند و شکور کواریش خود نمودند و من بعد از آن
 بطریق بنده کمالی حسب اطلب مع صاحبین موصوفین رفتم و با این رفتم و کوشش
 بجا آوردم و کتاب آیین بهین ترجمه دستور العمل یکی از اهل جاسک پسند که قبل و بعد از
 سال فرمانروا بود از تالیف خود شیکش کردم و در بنده پذیرفتند و قریب گریاس
 محمد عباس ۱۱۰۱ شمسین دادند و سر بیج مرصع الماس از دست مبارک بر سر من نهادند
 با یقین صورت هایون دیده دریا رفتم که ذات باریکات نوح خاندان است و از چهره و بنا
 آثار بزرگی و اقبال نمایان بدین رسا و فرستادند و کاموصوف اند و به قنوت و مروت
 و شجاعت و سخاوت معروفند و

این مراتب که دیده ام خبر دیت کار کلی هنوز در دست است
 چه چمن سوم محلی قطب شاه بواسطه کرده از قلعه محمد آباو کو لکنده لب رود و
 شهر آباد نمودن بخاطر دشت جایگه در سه نصد و هشتاد و یک هجری بر رود مذکور
 والد ماجد اویل شکیں و دصد ذراع طویل و از ده گز عرض و چهار ده گز مرتفع
 مستطیل و در صورت نو و دشتش هزار رو پیه بنا کرده بود و شخصی صراط المستقیم
 تارخیش یافته گذرانید و پانصد تن طلا انعام یافت هر گاه مالک تاج و تخت شد
 شهر آباد کرد و بجاک نگر نام نهاد فقط حافظ ماده تاریخ یافت و باز عمارت چهار منار
 در وسط شهر ساخت و تارخیش یا حافظ گفت باز بهاک نگر را حیدر آباد نام نهاد و تارخیش
 فرخنده بنیاد فرمود این شهر در عهد قطب شاهان در دو پنج گروه آباد بود و حالا آبادانی
 این شهر مع معسکه انگریزی تخمینا در دو رست گروه باشد و سابق این شهر فیصل شد
 مبارز خان بنیاد فیصل انداخت و نظام الملک آصف خانم ساخت و درین شهر بنیاد

بنیرده باب کلان بنیرده در بیچه واقع اند و سه صراط برود و موسی منی هستند یکی
 جسره قدیم مذکور الصد که بنام پل نرود اشهر است دوم پل چادر گماث که نواب
 ناصرالدوله بهادر مرحوم آصفجاه چهارم سینه یک نرود و دوصد و چهل پنج حجره
 سه صد گز دراز و پانزده گز بلند بصرف هشتاد و پنج نرود و سیه بنا کرده اند و سوم پل آ
 فضل الدوله بهادر بنفوز آصفجاه پنجم است دوم دلی دروازه که در سینه یک نرود و دوصد و
 هفتاد و پنج حجره تعمیر یافته و اندرون شهر بنه (۱۴۹) محله و بیرون (۱۵۶) محله
 آباد اند که درین محلات داخل خارج فسیل و مسکن سکندر آباد (۳۵۴۹۵۲) مردود
 بموجب آدم شمار می شده ۱۱۱ می باشد و اسمای ابواب و در بیچه باین است
 دلی دروازه قدیم - دلی دروازه جدید - چادر گماث دروازه - دبیر پوره دروازه -
 دروازه یا قوت پوره - دروازه تالاب میر حله - گولی دروازه - لعل دروازه - علی آباد
 دروازه - دروازه غازی بنده - فتح دروازه - دود باولی دروازه - دروازه پل نروده
 کهرکی - بوهره - کهرکی میر حله - کهرکی مآ - کهرکی رنگ علی شاه - کهرکی بودله - کهرکی دار الشفا
 کهرکی کلاله - کهرکی گاور - کهرکی حسن علی - کهرکی جنبه دروازه - کهرکی چار محل - کهرکی دود
 باولی - کهرکی کهاران - و اندرون و بیرون شهر زیاده از پانصد مسجد شور و کلان خواهند
 بود و کلان تر از همه مکه مسجد است ارتفاعش از خاک انداز تا قله کله سه سی و شش گز
 معماری زمین مسجد در عرض و طول ۱۹۵ گز مربع حوض چهارده گز مربع و الا ان مسجد
 پنجره و سه درجه در طول شصت و پنج گز و در عرض چهل و دو گز هشت گره چار محراب
 مساوی هر یک هشت و نیم گز عرض و در در میان ده نیم گز عرض سقف بد و متقف
 تو بر توان آنگاه و آجر که در میان آن مثل سرواب جانی و سب است و در صحن مسجد باب

جنوب پنج محجره سنگ مرمر هستند مزار عمده یکم مزار نواب نظام علیخان مزار نواب
سکندر جاهد مزار نواب ناصرالدوله مزار نواب افضل الدوله و بر هر چهار محجره نوابان این
تاریخ کنند و اند

بر روح پاک میر نظام علی مدام زین مصرعه عجیب و تاریخ را بخوان چون سکندر جاهد از آفاق رفت بکشیدم آه گفتم سال او	خوانند با وضو بمب اشخاص فاتحه مستوجب بهشت و با خلاص فاتحه هر مکان شد از غمش بیت الحزن راهی فردوس شد شاه دکن
ایضا	ایضا

کرد شاه دکن زوهر کنار چو رفت نواب ناصرالدوله سوخت زواریان مرصیا از شو بودست و بودست و کلم از آن در شش غیبی ای شش بخش جان اند مصرع خوش بئی الممالک ماح البخت عکات تاریخ و فناء المرحوم	در نهر رود و دود و دود و چیل و چهار خدا شن بشید و کرد بخش بفضل و حمت مقام که دوش از بد بقتضت بصدر عزت مقام بناصر الدوله و دوزیدان میان جنت مقام و الحمد و ست فاح البخت افضل الدوله راح البخت
--	---

و قریب این مسجد در ناف شهر عمارت چارمنار است باین بهیت که در درجه اول چار
طرف چار محراب کلان و عرض و بلند که شست گز عرض هر محراب است و در وسط آن
زمین مربع بقدر ده گز مسقف بقدر دو درجه مناره مرتفع از اندرون مقعر و از بالا مسطح و در
این زمین حوض بقدر پنج گز مربع ساخته بودند که الحال سار گزیده و بر هر چهار گوشه چار منار
رواز و پهل که از اندرون جاست آن زمین پانچ براسه بالافتن ساخته اند و بر

درجه دوم بالاسی آثار مہر اہا چار طرف چار صفہ بزرگ بنا کردہ اندو بالا سے آن
کہ درجہ سوم باشد صحن نسبت مغرب صفہ مسجد خردست قفٹ ہر چار سنا رو دیگر از اسما
مسجد دو درجہ عالی و ہر سنا پنج درجہ شصت و شش گز بلند است اکثر عمارت تھم
نختہ طرز مغلی و ہندی و انگریزی آمیز و مجلسی بندگاہ عالی دایرہ کبیر سالار جنگ
از جلد موت وسیع و وسیع و درون و بیرون شہر اکثر مساجد و مقابر و اماکن کمن
نخط ثلث و تعلیق آیات و تواریخ منظوم و منثور کنندہ انداز انجملہ بر بقبرہ موسے
قادری بسیار تواریخ منقوش اندہ انجملہ آن قطعہ کہ نقل فرما تم نیست

از جہان خویش کردہ آنجہا از انجملہ لو چشم احمد و حسین و زہرا و علی زخت حلت بست چون زمین را و گیر گفت ہاتھ بود این شیخ کبیر از جہان و آفتمہ رفتہ بخت اندرون از شجاعت قوت و لطف از سخاوت شدہ	از جہان و آفتمہ رفتہ بخت اندرون از شجاعت قوت و لطف از سخاوت شدہ
--	--

دائرہ میر مومن کہ قبرستان مومنین و شہرست و در انجا برالواح قبور صد ہا کتابہ
نقش انداز انجملہ این چند کتابہ کہ اتفاق نقل برداشتندش شد این است

شب آدینہ نسبت و نہ ز رمضان برآمد سال تاریخ از سہ حیف سید و الامکان عالمی نسب گفت صادق سال تاریخش چنین	روانہ سیدہ موسے جان شد بجنت فاطمہ بیکم روان شد واور لیا از جہان معدوم شد میرزین العابدین مرحوم شد
--	--

<p>جناب میر مهدی خان مرحوم چو شد و اصل جنت جعفری گفت چونکه دهن فشانند از دنیا عقل تاریخ رحلتش فرمود</p>	<p>که بود او فدای نام حسین وصال میر مدنیان و بطین چشم خویشان ز اشک شد پر نم واسے افسوس عالیہ خانم</p>
<p>چون بامرق ز دنیا رفت ابراهیم بیگ دانه عیشی نچید و رفت از کشت حیات شرتی قندی بنور و از شکرستان وجود میوه شاخ امید و باب خویش بود</p>	<p>رحمت هستی الهی خبت الما و شید منع روش ز اشیا تن سوئی عقبه پرید ناگمان از دست ساتی اجل خنظل چشید زان سبب شد سال فوگش میوه شاخ امید</p>
<p>میر ابو تراب فطرت مشدی در سینه هزار و شصت هجری انتقال نموده در دائرہ مدفون شد و این رباعی که فطرت دم واپسین گفته بود بر لوح فرارش کنده است</p>	
<p>فطرت تبور روزگار نرسنگی کرد آن سینه که عالمی در می گنجید</p>	<p>فناخت به روح راج آهنگی کرد اکنون ز ترود نفس تنگی کرد</p>
<p>این رباعی سپرش یعنی میر رضی دانش که در مذاق پدر خود گفته هم بر لوح فرارش رباعی مذکور نقش است</p>	
<p>دانش مکن امت بار بر سر گذر گیرم که چو عیسی بفلاک بر شد</p>	<p>کاید زربان کم بسر عمر دراز آید بچه کار بے پدر عمر دراز</p>
<p>و قبر نعمت خان عالی و دیگر سادات و علماء و شرفا و شعرا که اکثر ایرانیان را بودند درین دائرہ سیار است و از کتابهای عمده تاریخ نهر میر عالم است که بر منبع نهر نقش است بسم الله محمد ا و الحمد لله محمد بنیاد بر پیش طاق مسجد امیر کبیر این تاریخ کنده است</p>	

نادخلوانی مسجد الحرام و تبارخ بستی ششم و سیم است که اتفاق دیدن قلعه گو کند شده
 این قلعه سنگین مستطیل بقدر یک کرده مختلف الاصلان متعدد الابواب است و قصود
 قطب شاهیه منهدم افتاده اند و تمام قلعه صرف یک مکان کلان باقیست که در آن
 نه صحن با حین و حوض و دیوانخانه و بهیوت و دیگر هستند و یک مسجد و یک عاشورخانه کنه
 هم موجود است و قریب دو صد خانه غریبا باشند و قریب یک صد توپ رنگ نوره و جاجا
 افتاده اند از انبیا و دو توپ کلان بسیار عمده و خوب صورت ساخت محمد حسین عرب
 توپ ریز که در عهد عالمگیر بود و باقیم سابق و دو توپ کلان و قلعه سیر بریا پور و یک توپ
 و قلعه سلام نگر متصل به پال رنجیه همین محمد حسین دیده ام ازین و دو توپ یک توپ را
 پیو دم ده دست و راز است و بقدر سه و جب سطر و ونش یک و جب و چار انگشت
 فراخ و بر دهن این باعی کنده است ۵

ناصر حی خنده تعلیم از لب و لبر گرفت آتش جت از دمان او و مجلس در گرفت
 می طپد دل بهر وصل آفایند اند که خوت شعله جانوز او تا خضر ادر بر گرفت
 و بر پشت این عبارت است که یک من باروت سیزده انار پاد بالا عمل محمد حسین عرب
 توپ فتح رهبر جلوس بجا یون سه مطابق سه نه هجری مقدسه ابو الطفر محمد محی الدین
 اورنگ زیب بهادر بادشاه غازی برین توپ نشان ضرب سه کله بر حین و دو و بر پلو
 و یک قریب پیاله رنجک یافته شد و یکی از مردم قلعه که پیر سال بود بن گفت که از بالا
 برج محاذی همین دروازه توپچی ابو الحسن تانا شاه برین توپ این گلوله بازده است
 زیرا که این توپ را بر سه شکستن فسیل میرانش عالمگیر طرف بهمن دروازه قائم کرده بود
 المختصر قلعه اچیشم عبرت دیده بیرون قلعه بر سه مشابهنه مقابر قطب شاهیه شتابان

سالار جنگ بهادر مردم دو مقابل باغ گلان بغایت سرسبز و چمنپ ساخته اند و مقابر
 رامست نموده اند جای پرنضایا نعمت و مساعته گردیدم برالواح قبور شاهان گناه
 نبوط ثلث و نسخ نوشته اند اتفاق فعل بر دشمن سه کتبه شد و آن این است
 اتقل صاحب هذه الرقعة الرضیة و هو الملك المنصور السعيد الشهيد الغازی لوجه الله المجاهد
 فی سبیل الله سلطان علی الخاطب قطب الملک یوم الاثنين الثانی من شهر جمادی الثانی
 سنة تسع مائة و خمس و خمسين من هجرة سید المرسلین قد اتقل صاحب هذه الرقعة العلیة
 العالیة و هو السلطان المنصور و الخاقان المرحوم المبرور سلطان ابرهیم قطب شاه یوم الاحد
 الحادی العشرین من شهر ربیع الثانی سنة تسع مائة و ثمان و ثمانین من هجرة اشرف
 المرسلین اقل حضرت جنت مکانی عرش آشیانی محمد علی قطب شاه روز شنبه بنه دهم ماه ذی قعدة
 الحرام سنه یک هزار و سبت هجری هجرت حق داخل شد و متصل این قلعه درگاه حسین شاه
 است که اکثر مردم باریات میروند چون شام شد اتفاق رفتم نشانیان از اولاد سید
 بنده نواز گیسو دراز و داماد ابرهیم قطب شاه بودند و بیرون شهر ابگیر میر عالم
 بفرار از کویه مقبره رسید محمود است روز سه برای فاتحه خواندن زخم جای خوش نضاتها
 و چسب و بغایت نورانی یافتیم از میر منور علی سجاده نشین آنجا و جناب میر اسد علی صاحب
 خلعت میر فتح علی آتایق نواب خورشید جاه محی الدین خان بهادر امیر کشمیرس الامرا چهار عالم
 سید پر سیدم گفتند که ایشان در سلطنت قطب شاهیه از ایران با حق صوفیان به و کن
 تشریف آوردند و مرشد ایشان وقت و دواع یک تخم خرمایا ایشان بخشیده و وصیت کرد
 بود که هر زمانه هر جا بر سید این تخم را وقت ظهر بکارید و بران وضو کنید و دوم عصر ملاحظه نما
 اگر تخم بر وید بهانها اقامت نمایند و اگر نروید تخم بر داشته بمنزل و دیگر وید ایشان همچنین عمل

نمایند و باید مقیوب همراهی روان شد و برقرار کرد که اکنون بگوید بولا معروفست
مرا که معانیه کرد که جناب امیر برنگش نشسته اند مقیوب سلام کرده و برود است
و آگاه بیدار شد و در صبح بر کوه رفت و برنگی که در خواب بران جناب لایت تاب
را نشسته دیده بود نشان گفت دست مبارک یافت ازین حال مردمان را آگاه کرد
و نشان دست مبارک نمود و محرابی بران جهت علامت ساخت بعد از آن شاهان
قطب شامیه در تعمیر کوشیدند و رفته رفته بعد هم ماه حجب عرس حضرت شیرخدا
در آنجا معمول شد چنانکه در دلی عرس قطب صاحب میشود و در آئینی دیگر آنست که بر
فرز کوه بختانه بود شبی هنوز چراغان روشن کردند ابراهیم قطب شاه اتفاقاً آن شب
بر بام قصر خود برآمد و روشنی چراغان دید و از دوزیر خود پرسید که بر کوه این روشنی که
کرده است دوزیر عرض کرد که برین کوه چله جناب امیر است شخصی عهده کرده بود که هرگاه
از فضل آبی مراد من حاصل خواهد شد روشنی خواهیم کرد و هر روز که مرادش حاصل گردد
بلازم فاخته و روشنی پرداخت شاه گفت که مرا تا امروز معلوم نبودن فردا خواهیم رفت
و خواهیم دید و وزیر همان ساعت مخفی مردمان خود فرستاده بتان را و در آنجا خفته در و نشسته
در آنجا بنشیند شاه رفت و دیده و برگشت اهل اسلام و قفا فوقاً و عمارت کوشیدند تا
آنکه امروز عمارتش بجای پرفضا گردیده است و هر سال عرس بخود و اهل حقیقت
چشمه بی بی باین هیچ شنیدم که بخشی بیکم مادر سلطان عبداللہ قطب شاه بیرون
بر سر کوه پرفضا که چشمه آب شیرین در آنجا جاری بود گاه بگاه بطریق سیر میرفت
ازین سبب سیر گاه مقرر شد و چشمه بی بی نامزد گشت و درین شهر مردم ذی علم
صاحب کمال بسیار گذشته اند از آنجمله بر کلام چند اعلام این چنین را تمام میکنم

برای نریت خواطر ناظرین گذرته خوشبوی بندم از کلام نظام الملک صنفیاه بهادر موم	
نامقابل کرد با خود حسن یار آئینه	آمد آبی تازه بر روسے کار آئینه را
کی سوی چمن میرود آن دست خنایی	امروز که آئینه گلزار بدست است
از کلام میراجد نظام الدوله ناصر جنگ شهید بن نظام الملک صنفیاه بهادر	
گر ترا خوش قتل است بیابسم الله	و شمشیر گو و گردن ما بسم الله
از چنجه اجل نه اسیم هیچگاه	ماناف خود به تیغ شهادت بریده ایم
از مرزا علی نقی خان قاجار سہانی تخلص بایہاجی خاٹقہ علیخان صاحب صنفیاه اول	
گفتہ دشمنان بہ کہ فراموش کنی	این گہر من ندارد کہ تو در گوش کنی
آسی مصور از لباس یار دامنش بکش	بر رقیبم دست گریابی گریانش بکش
از میرزا خان رساید آبادی صاحب نظام الملک صنفیاه	
خود از رنگی نفس آزادی کنم	این مشت پر تو اضع صیادی کنم
رحم کن ای باغبان گلستان پیش من میا	جمع یاران رنگین یاد سے آید مرا
از مغل الدولہ میراجد ششم سوہی خان شہدی میفرشتی ناصر جنگ شہید	
کہ توان از دیدش دست طمع یکبارہ است	نازک اندامی کہ روز آلائش نظارہ است
ہر طبعی علامت نمود یہ بیچارہ شہست	وقت زندگی خوش کہ دست از خوشنیں بچارہ
ز خمر نہانیا در دل شہت رفت از گریہ ام	تندی این سیل انازم شہر از خارہ شہست
آہر نہ آہ بہ بیاد از خطی از گریہ شہست	دفتر اشک کہ موج جنبش گہوارہ شہست
شکستہ درایت مودعی ز صطرب دل نماند گردش این چرخ نفس ثابت و سیار شہست	

از سید فضل حسین عطاشی سالار جنگ بهادر مرحوم

آتش بدو عالم زده سوز نفس ما + هر چند فقیرم ز عالی نظر اینم فوق از مضمون رنگین بود محبوب مرا خرا مان آمدی محشر نمایان ساختی رفتی	فریاد که بر جاست هنوز این نفس ما بر مانده بچشم نه نشیند مگس ما خون عاشق نیت رنگین کرد مکتوب مرا غلط گفتیم که محشر را ایشان ساختی رفتی
--	--

از شیخ حبیب الله ذکا که اکثر زبان بهجو میکشاد

اے مستعد مال ندانم چه کس هستی در باد فروشی پدیت نانم ترو یافت با پای بلند ان نتوان بود مسارض دست بر زبان تو ز نظم و نسق افتاد ای ثم قیت و صفت قلب تو صادق گویند ملائک به عائی تو شب و روز	خاش سیه روزی و خورشید پرستی ویل لگ نو دو لیتے راین همه ستی وقت ز سر بد جز بسر حبا به کیه پستی گو یا چو خرے آمدی و حسد نکستی پیوسته براه همه کس سنگ بدستی جیب تو ستے با دز سر مایه هستی
--	---

از وجہ الدین خان معنی تاریخ پل که بر لوح سنگ نقوش است

بعده افضل الدوله بهادر ز سن ای ستر مارث این پل صراط مستقیم رو و مو سے	نظام الملک آصفیاء دوران بنا شد محو طاق هفت ایران ز منی مصرع تاریخ برخوان
---	--

از نواب درگاه قلی خان امیر سردار آصفیاء

نوروز که روز عشرت افزاست + از مقدم گل نساند آشا خندان	مولای جهان تخت خلافت آراست سالے که مکوست از بهارش سداست
--	--

کوفین شد ایجاد براس ایشان	خاشاک رسد کسی بجای ایشان
اسرار نبوت اند اولاد علی	در گماهی قلی است خاک پای ایشان

از کلام راجه گرداری پرشاد صاحب المخلص به باقی صدر سرشته دار فوج باقی
دولت آصفیه قدیم متوطن حیدرآباد گنج

ایوان در فیض و قصر و گلشن چه کنم	در منزل بی ثبات مسکن چه کنم
رفتند و گشتند یاران همه را	آنان چه شود اندام من چه کنم

چمن چهارم - در سال ۱۲۶۵ هجری بمادر کن رادیده ام و در اکثر قصبه و شهر گردیده ام
و باز در سال ۱۲۶۸ هجری اتفاق مرور افتاد سرمایه تاراج نگاری چنانکه دل بخواست
دست نداد بهر حال بعضی مقامات را که سابق دیده ام و دیگر کنان آنجا رسیده ام
مداین کتاب می طرازم و برخی از ثقات شنیده می نگارم حسن آباد گلگیر که از
حمید آباد در پشت روز با سجاد می رود و بسیل ریل در یک روز میرسد و قدان است
این شهر رونق کفی داشت اکنون چندان آباد نیست کینه سید محمد بیست بنده توان
گیسوداد که در سال ۱۲۶۹ هجری رحلت کرد در مکان دلگشا است و در شهر بهفت گنبد بهمنیه هستند
سالار جنگ بهادر مرحوم مرست شکست رنجت آن کرده اند فی زمانه عدالت دیوانی
و فوجداری مد آن مقام بر می شود و کار خانه شطرنجی بانی و قالین بانی و فرشتهای
نزد دوزی هم مدین شهر خوب است و در قلعه عمارت کهنه بهمنیه اندک باقی است احمد آباد
احمد شاه بهمنی ۱۲۷۵ هجری سکونت حسن آباد گلگیر که ترک کرده آب و هوای قریه بیدرتو
یافته تنگنا و خویش گردانید و قلعه و شهر پناه مستحکم تعمیر نمود در عصر ملوک بهمنیه این شهر قابل
ملاحظه بود حال آنکه حصه ویران مانند باغ در موسم خزان سواد این شهر غمزه و آب و آب و آب

فج افزایش صبح بزرگ گل ارمنی و از آثار باقیمه پیداشکوه شایان بهمنی کاهها
 بلندش خراب و مالکانش زیر تراب در وسط شهر مرده خواجهمحمد کاوان بخلک
 کشیده و جامع مسجد قلعه که عمارت بزرگست سکن ابایل گردیده بر پیش طاق
 در سه این تاریخ ثبت است ۵

این در سه رفیع محمودینا	چون قبله شدت کعبه اهل صفها
اثار قبول بین که شد تارخیش	از آینه تبارتقتیل ست ما

و بر ابوان شاهی این قطعه نقش است ۵

جهد اقصی رسید که ز فرط عظمت	آسمان مهتده از پایه این گاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است	قصر سلطان جهان احمد بن شاه است

و بر ابواب مسجد که در عهد عالمگیر تعمیر شده عبارت توارخ جماعت کنده است کی باز
 انیت - روز دوشنبه بیستم شهر ذی قعدة هشتاد و شش جلوس سینت مانوس حضرت قدر قدرت
 جم جاهد ملایک سپاه ابوالنظر محی الدین محمد اورنگوزیب عالمگیر پادشاه غازی خلیفه
 ملکه و سلطانة موافق سنه الهجری و صوبه داری کترین بندگان خمد خان الحسینی السبزی
 این دروازه صورت اتمام یافت بیرون شهر تقابل عالیه امر او سلاطین واقع اند
 از رنگ آمیزی و کاشی کاری مزین و کتابهای عمده بچهار ثلث و پنج و شش نقل شده

و مصداق این بیت هستند ۵

بر هزار ماغبان فی چراغی فی گل	نه پر پروانه یابی فی صدای - طبل
-------------------------------	---------------------------------

برگنبد علی بر پشته قطعه نوشته ویدم حروف دو قطعه از چند یارichte اندر تشریف قطعه
 سالم یافتم نقل برداشتم ۵

<p>از پایی در افتاد و خون شد چو گریز امر و ز فرور سخت همه بال و پر بر و برگی و بشکفت لب و سار بیابند و بر خاک مانده زنده که ششتم بر گور بسیار کس چو کس رانده بینی که حیا و ید ماند فردا غبار کالبدش بر هوا رود مانند سهره دان که در وقت تیارود</p>	<p>است بهشتیان تا اهل آمد بپرس و از آنکه گدوم و خوش در چمن در دنیا که ای ای روزگار کسایکه از البقیب اندر اند نفع هیچ کسان ده هوا و بوس که آجا و آن ماندن امید اند در من گشتان که میرود امر و ز بر من خاک و استخوان رسود افش خیره چشم</p>
---	---

<p>شاه فرخنده بر بد نسکو نام گنبد قیامه الا لوا رکو</p>	<p>بانی این گنبد گردون مثال مصرع آخر که تاریخ بنات</p>
<p>چون تنگنای عالی دنیای دشت تاریخ خوش آمده آسوده درشت</p>	<p>شاه سر بر ملک دین علی بر آسوده در دشت ازین روضه غیب</p>

و بر محراب یک شهر حج این بیت بنظر آمده

<p>ازین سر چشمه بر دار آب می چون</p>	<p>در اسم با و فیض عمده یکم</p>
--------------------------------------	---------------------------------

بیجا پور شکارگاه عادل شاه میان از شهر شولا پور بقدر بست کرده یک سو است
 و در این ایام یک شاخ جاده آهنی ریل تا با بخاریده است فیصل شهر سنگین از
 ایتیه علی عادل شاه است و شهر بقدر هشتم حصه آباد و باقی ویران خاوی و علی غو
 و از آثار کهنه مکان هتر قدوس دو منزل از سنگ سیاه باقیست گویند این مکان
 در یک روز تعمیر یافته بود دیگر مقبره ابراهیم عادل شاه کمان و بلند و سنگین است

و کما الخ قرآن مجید ترجمه ای سنگ تمام صغره کند و است که نیک نام تمام مجید است
 و دیگر حاجت است که کسر ساجد در هندوستان برابر بزرگی وی است و شش تن
 صفی و هر یک است و یک در بابت مستحکم و نیز از یک باره سنگ و قله و دارد و هر یک
 سجد و هر طرف سی و شش حجره برای طلبه علم ساخته اند و بر یک بیج قلعه و دو یک یک
 کمان و خوب حجره از وقت جوش ساخت و از آن عادل شایان نهاده اند و بر آن
 کتاب هم کرده است سواي این هر طرف که نگاه کردم و چشم حسرت و حسرت و حسرت
 سکانات منهدم و خرابه یافتم فاجعه و ابدی الالبصار او رنگ آباد و دار السلطنت
 مالک و باب و هوا خله کشمیر نزدیک شیرین در تمام شهر جاری و از لاجله ویرانی شهر
 بر خراطه پخته گان اندوه میشد و طاری نگید مسافر شاه طایفه اهل هند و این بیت
 بر دروازه مکتوب است و حال قاصد و باغ جمله درین تکیه عجب است

کشاده باد آبی همیشه این درگاه	بختی اشهد ان لا اله الا الله
-------------------------------	------------------------------

محمد عاشور مرید مسافر شاه نقشبندی بانی است و این این گورستان جای یک است
 چهارم رجب قتل و دروش مذکور انتقال کرد و در فراغت از جانی المتخلص بر
 تار بخش چنین فرموده

مسافر شاه اقلیم سعادت	مقیم عرش شد از فرش اطلاق
خرد و تاریخ سال رحلتش گفت	مسافر شد ز عالم قلب فاق

انگور و انجیر و نارنج در باغات این شهر بسیار است و بفاصله پنج کرده قصبه غلدر آباد
 روضه آرامگاه ابرار و اخبار و متصل آن قلعه و دیوار معروف به دولت آباد که از
 در حین نامه و صفش چنین میفرماید بیت

حصاری که مثلش ندیدست کس بود قلعه دولت آباد و بس
 نظیر این قلعه در دنیا کسی ندیده پروردگار یکصد و چهل گز مرتفع یک پاره سنگ
 آفریده آخر حکم راجه هر چند راو که چهار هزار سال پیش از ظهور اسلام بود و از کن تبارت
 تا جزائر لمبار حکمرانی مینمود سنگ تراشان کاویده اند و بحال صنعت گری تراشیده
 و قلعه ازان یک کنت سنگ برآورده اند و بس عظیم کار کرده اند و قریب ازین قلعه
 کوه الیور است و حال این عمارت در صبح التاریخ امیر حسن قشیش سرکار ابراهیم
 عادل شاه چنین سطور است که روزی در مجلس راجه هر چند راو والی دیوگر صفت
 عمارات مذکور شد راجه گفت که من در مدت العمر خود بسیار عمارت ساخته ام اما این
 عمارات زیاده از هزار سال ثبات نمی دارند و من عمارتی میخواهم که تا قیام قیامت
 ثبات داشته باشد که قمرها ازان بازگویند و صنعت و غرابت او در تمام عالم مشهور
 و معروف گردد و چند سان و سماران و سنگ تراشان که در فن خود یکتا بودند بغرض
 رسانیدن که در حوالی این شهر کوه است که بحال عالم نسبت ندر و چرا که بحال عالم
 پاره سنگ صلب است و پاره دیگر نرم و رخنها و شکافها میدارد و این کوه مطلق خنسه
 و شکاف و سنگ نرم ندر و ممکن است که آنرا بصنعت تمام تراشیده خانه بزرگ سازیم
 که هر باد شاه عظیم انجالبه بر دن تواند شمل بر بجهه کارخانه سلطنت که معروف است
 تا صاحبخانه را هیچ عمارت دیگر احتیاج نباشد و آنقدر آدمی و حیوانات که ضروری
 این کارخانه باشد تمام از سنگ تراشیم و مجلس سلطنت و محلات حرم و لشکریان
 سلطنت که هر یک بجای خود قرار گرفته باشد و تا روز قیامت آن کاخ فراخ مع فیها
 بیک صورت قائم و دائم ماند راجه گفت که اگر چنین عمارت غریب که عین علم است

از قوه بعمل آید خوب است اول نقشه آن از موم ساخته بسن نمائید بتایان فرمایید
باز و مانی اندیشه تصویر ساخته نمودند راجه پسند کرد و حکم تعمیر در دادنگ تراشید
از مکر که او ابتدا کرده فضا به پیش در دولت خانه ساختند و چهار طرف از فضا
سر سبایان در کمال رفعت و عرض و طول از رنگ بریدند و در اکثر جاها بطریق مناسب
طاقها بزرگ تراشیدند که حاجت بستون ندارد و در نهایت صفائی و همواری است
بلکه بعضی جا جلالت داده اند که عکس هر شی مرئی میشود و در یک سر سبایان با تصاویر
نرگوانان با استعداد و نزاکت کنند و اندک استمادان بمو خانه توانند ساخت و در بعضی
طویلها به اسپان بعضی با زین و بعضی با جملها اوان و تکلفات و نزاکت انگیز
بیان نیست که نوشته آید بر دیدن منحصر است هر محل را چنین تصور باید کرد و درین
محلالت چندین صورت آدمی بطور خمد گو یا مستعد خدمت استاده اند و بعضی
چنان می نمایند که گویا متردد اند و بعضی دست بسته استاده و سایر حیوانات از
وحوش و طیور و سباع مناسب هر مقام بر طرح جواب راجه اب مقابل را مواجبه
صورت سپاهیان مسلح گویا جهت پاسائی آمده اند هر یک بجای خود قرار گرفته و در
میدان دروازه پیش دولت خانه جا بجا چند فیل بزرگ و کوه چک به ترتیب استاده
و گرداگرد هر فیل چند نفر خدمتگار حاضر ذکر در پلیز و ولتخانه و ششم استعدادات
چار طاق در یک طرف فضائی مذکور از رنگ بریده اند و مختصر بجای در و در
کمال ارتفاع و عرض و طول این هر چهار در همه که متعین و در طاق بزرگ طاقها
خرد ساخته اند از جهت نشیمن پاسبانان و پلیز و پیادگان و بفضای درون قریب
بافند تصویر آدمی در جالی خود نشسته و استاده تمام مسلح به آلات جابجا مجسم نمودند

اطلاعات از طاق در بعضی

ساخته اند که در نزاکت و ترکیب آن محل حیران می ماند و در نقصا اندرون از چهار طرف
صفه با دیوان با محبس و با بطریق مذکور تراشیده جلاداده اند و از جهت کارخانه
سلطنته مثل سلاح خانه و فراش خانه و مطبخ و آبدارخانه و شربت خانه و بهر کدام ازین
معمولا اقل پنجاه شهست آدمی تراشیده اند که هر یک گویا بکاری مشغول است
و در هر خانه استعداد آن کارخانهها بقدر از سنگ بریده اند که تخیل آن دشوار است
هر کس که آنجا رسیده میگوید که آدمی در قفج یک محل میاید که روزها بسر برد اگر خواه
آن محل را بغور تمام مشاهده نماید و بخاطر آرد و صورت و خوش و طبع و هم بتقریبات
برای رفعت محل بسیار ساخته اند ازین محل که پیش روند باز و بپایه و محلی چند که بجلاد
ازان مذکور خواسته آنجا نیز بطریق پاسبانی صورت پاسبان ساخته اند بعد تکلف
از مرتبه اول بهتر و نقصا این محل زیاده ازان محل و چند کارخانه درین محل ترتیب داده اند
صفه با دیوانها و طاقها سه بفلک افراشته اند و کارخانهها مثل دارالقریب و درگاه خانه
و قورخانه و جادارخانه و خزانه و امثال آن در کمال نزاکت و تکلف است یک سو
در آن تقصیر واقع نشده و خدمتگاران کارخانهها استعداد و اسباب اساس هر کارخانه
آن که میاید ساخته اند و هر یک را بکاری مشغول داشته و پاسبانان این محله را بجا
خود گذاشته اند - قسمه از احوال بارگاه و ترتیب آن برای کارکنان و خدمتگاران محله
دیگر ساخته اند و طاق و دیوان در کمال رفعت و عرض و طول برافراشته اند و طاق
و جانب محلهها پر تکلف و ترتیب و تحت سلطنت در صدر دیوان گذاشته و صورت
بادشاه بر آن نصب کرده آن قدر پیرایه بروش اهل هند بر اعضا بادشاهانه نقش
کرده اند که از تعریف سخن است دست راست و دست چپ آن شصت هم تختها می

به ترتیب و قاعده میا کرده اند و هر کدام از امرا و ارکان دولت را نشانداده اند از
عقب پادشاه خدمتگاران و غیره بجای خود با استاده اند و چند کس شمشیر با
مرصع مع رمال بقاعده دکن در دست دارند و آبداران به ستور خود و خط و قمارت
و شربت داران و ساقیان صراحی با مع پیاله در کف گرفته استاده اند و خادمان
طبقهای پان و بعضی طبقهای خوشبو که در هر طبقه چند پیاله شک و زعفران و عنبر
صندل سوده با کلاب است به کف دست نماده حاضران و بعضی طبقهای پر گل بکار
نراکت که ترفیع آن در تزیینان نی گنج گرفته استاده اند و در پیش ایوان بارگاه
سر نو بتان و شمع و دیوانیان به ترتیب و قاعده جا بجا حاضر اند و از دو طرفت چاهیان
در عین تکلف مسلح بکمال زینت قریب به هزار چنانکه شرط است در خدمت اند و در
فضای بارگاه و ایوان در برابر پادشاه چند طائفه لولیان هر کدام باز و بازگشته
گو یا در رقص اند و در میان فضا باز گیران و سحرگان و کشتی گیران و شمشیر ازان نیز
خود مشغول اند هر طائفه معر که مجلس خود علیحده دارد و چند فیل بزرگ که به خط و خط
راجه بودند در جلو خانه حاضر و چند راس اسب خاصه در جلو استاده و خلاصه کلام
همچنان تصاویر و خوش و طیر و آدمی با انواع مختلف و اماکن در اینجا ساخته اند که قلم و شرح
آن قاصد و برای تحریرش دفتر میباید چند حرم سرا به تکلف است که قریب دو لیست بود
در هر محل خواهد بود هر یک بطرز وضع غیر مکرر و حرکات و سکنات اهل محل به تفصیل
گفتن و نوشتن نمی آید که از تصاویر توأم بگونه گونه وضع بوس و کن و دیگر حرکات
مشحون اند با جمله آنچه در آینه موجود است از هزار یکی مذکور نشایم که به نهایت
عمارت اورسیده و کسانیکه رسیده اند محلی بنظر در آورده اند و بیان شکارگاه

و باغات و بازار و غیره همین وجه تصور باید کرد فقط گویم در عهد سلاطین اسلام اکثر
تصاویر را شکسته اند برانهم دستکاری مصوران و رنگ تراشان از هر پاره سنگ
عیان است انگر بزبان که در نقاشی و تصویر کشی صاحب کمال اند اکثر نقش ایلیور
بهو خاصه و عکاسی می کشند و بر صناعت صنعت گران آفرین میکنند و بقا صله داده
کرده اند از اورنگ آباد قصبه جالند است در اینجا بر یک مسجد این بیت کنده است

بسال فرخ و ایام سعد و وقت نگو شده ز همت جهان محمد این مسجد

و بر مسجد دیگر این ابیات منقوش اند

بنا کرده جمشید خان مسجد خد ایش بنجده جزا سے بخیر
یقین هر که اینجا گذرد نماز کند از برایش دعا می بخیر
ز تاریخ آن کردم از وی سوال بگفت نهادم بنا سے بخیر

و در پائین کوه دیول گھاٹ در موضع روند کثیر مسجدی سنگین و زیاده دیدیم

بر این تاریخ کنده یافتیم

خداوند خان آنکه دست سخایش نمود از جهان چهره آرزو حاکم
چنان مسجدی ساخت از فیض ایزد که شد مومنان را پی مسجد و ملک
چو شد ثانی کعبه تاریخ اورا بگفت خبر و ثبوت کعبه بیشک

ذکر احمد نگر - در سده نهم هجری احمد نظام شاه بگری آباد کرده است این شهر
در عهد نظام شاپریان نهایت آباد بود و بعد از ازل سلطنت شان رویورانی نهاد
و چون بنو و متصرف شدند چنانکه مسلمانان آثار هندوان را بر باد کردند ایشان هم
عمارت اهل اسلام را شکستند و هر گاه انگر بزبان مالک گویند عمارت نظام شاه

کہ در قلعه بود شکستہ اثری از ان نگذاشتند را قم الحروف ۲۵۵ ہجری بہ احمد بن
و چند مسجد عالیشان و چند مقبرہ رفیع الارکان دید کہ بعضی کتابہا ہم کندہ است و نگاہ
کتاب بہ یک مسجد کہ یاد دارم نیست

در ہشمدہاد شاہ زمانہ نظام شاہ	فرمان خان کہ بہست زبان چاکرین
بانی مسجد اشد از فیض لطف شاہ	انجام داد او ز پے ذات مومنین
خاتب چو بود در رہ دین بنی آل	تاریخ این بنا لطلب از ثبات دین

روزی بسیر قلعہ رفتم و چند توپ زمانہ پیشین معائنہ کردم و بر آن اسما و تاریخ
کندہ یافتہم۔ توپ ہما کال پنج گز طویل و یک وجب و دو انگشت و ہن فراخ بر یک
وج نہادہ است و توپ دیگر ہما چہی نام ہفت گز طویل و یک وجب و چار انگشت
و ہن فراخ است و بر یک ضرب توپ کہ از ہفت جوش ریختہ اند این عبارت نقش
ہمہ دوازده آثار۔ باروت چہار آثار اکبری علی محمد علی رضا نام توپ فتح کشا سند
الف و ثمان ہشتاد ہجری ابو الطغر محمد اورنگ رب بہادر عالمگیر بادشاہ غازی
جلوس و بر یک توپ این عبارت خواندم۔ سری نامتہ جی سرکار عالمگیر بادشاہ دولت
سندھ فتح توپ خاص ساخت مان سنگہ ۱۰۵۵ ہجری مقام اوجین و بالای
یک توپ کہ ہمیش بہورت ہنگ است این عبارت منقوش است۔ علی محمد حسین
عرب توپ فتح لشکر نہ الف و خمس و سبعین ہجری ابو الطغر محمد الدین اورنگ رب
عالمگیر بادشاہ غازی و یک توپ ہفت و ہن ساخت قدیم نظر آمد و چند توپ
قلعہ شکر فراخ دہن دیدم کہ گنگہ ہر یک ۳۴ ثار بود و بعضا صلیہ کردہ بر سر کوپک
مکان سنگین نقش ساخت عمدہ شاہ سلطان معروف بہ چاند پے پے کہ شہسای احمد

کرده است بمایل ملاحظه و تشریف است - پلوت دار سلطنت پیشوا بود از قوم مره
 و برهمن و دیگر اقوام هندو آباد است و اهل اسلام نیز بقدر هشتم حصه میباشد و مالک
 تاش محی آباد گذاشته و بتخانه بار اسرار ساخته فی الحال بیشتر عمارتش چوبی است
 و اشیاء تا چهار پنج منزل اکثر تنگ و تاریک و کوچه و بازار باهنگام انگریزان مسیح
 و صاف باغات در حوالی شهر بسیار از انگور انجیر انار موز انبه بکشت و بسیار غنچه
 دار السرز بر بان پور لب دریای قتی شمشیری نصیر خان فاروقی آباد کرده است
 فنیل شهر از شش و آب و ابواب متعدد و مساجد و مقابر بکشت و بیشتر منسجم
 افتاده از مسجد جامع شگین هنوز برست غیر قایم پنج دالان فی پانزده در و درین
 حوض تعمیر و تعمیرات فیض نعمان تاریخ اوست و کتاب برین سیم عربی بر حراب کنه
 بس و ایمن الرحمن و ابی المساکجه لله فانی عواصم الله احمد اهل الله لا فانی
 الطاعات الخیرین یغفر علی العبادات والتسایخ والسلامه الی شرف الخلق محمد الی
 حرم الی باذنه اذکر علی الله و اسما الذین و امرای بجها و نواده و بعد
 زان از ایجاب فی فیض الی الله الی الشیخات التبعی نفسهم الی المال و من اجل
 ذلک الصدقات الخیراتیه مان ابوالجها صدی لازماء ساریه و قد وردت السنه
 بان یصرف الی الله اعتدال امر وی کان احب الی المساجد من شعار الذین وقع القدر
 للبرتب من سائر امرید النواجیان بانیه الیهم للصواب حیث ورد عن صلی الله
 وسلم ان قال من یحب الله و لکن فی قضاة تبع لیه بیتا فی الجنة فذلک امره کان السلطان
 و الخافان الکرم الفائق بفضل علی سلاطین العرب و العجم اول ثابین مبارک شالفا و حاکم
 هذا المسجد الذی هو الوصف جدید کان فی زمان و جده لم یظفر خالصا و لکن طلبا لمرحله

تقبل الله من فضله و من يدركه موطنه و كان ابتداء سنة سبع و سبعين و تسع مائة

سنة الف خد بكتبه اقل عبیده الداعی ولته مصطفی بن نور محمد خطاط اعظم
و برنار مسجد این عبارت کنده است - تاریخ الهی عبارت است از زمان جابوس حضرت
شاهنشاه ظل الله کبر بابشاه بتاریخ یازدهم فروردین ماه الهی ۹۶۷ هجری موافق ثبوت
رمضان ۱۵۵۷ حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل الله بران پور را مقرر تریات
آیات ساخته و بهادر خان آمده بیا بوس مشرف شد و او را با جماع جانبی کشی کردند
قلعه آسیر فتح شد

شاه فازی جلال دین اکبر	آن بتایید تخت قلعه
کرد فتح آسیر از ان نامه	گفت بگرفت قلعه اسطی

قایم و کاتبه محمد معصوم المخلص بنامی ابن سید صفای الترنزی اصلا و البکری
و مدفن المنتب الی سید شیر قلند ابن بابا حسین ابدال السبزواری مولد او اقلیداری
موطنا و مدفن بتاریخ روز ماه دوازدهم اردی بهشت ۹۶۷ هجری موافق ثبوت
بندگان حضرت عازم لاهور شدند

فتح خاندیس و دکن چون کرد شاه	عازم هندوستان فی الفور شد
یک عدد نامی فرود انگاه گفت	شاه والا عازم لاهور شد

و در بازار چارسوی این شهر مسجد و سلمی عهد عبدالرحیم خان خانان است
منهم اقتاده و سلم برقرار است و بر باب دی این عبارت مکتوب است - در عهد
سلطنت ظل الصدق الارضین نور الدین محمد جهانگیر بادشاه فازی خلد الله علیه
و احسانه و صاحب صودگی حسان خان خانان سیه سالار خلد شوکت حسب الامر

و دیوارش آنقدر عریض است که ده اراجه بر آن رفتن میتواند و فی زمانه این قلعه
 ویران است در آن زراعت میشود و آثار قدیم یک مکان دیگر چاه باقیست و در کنار
 آن صفی بنظر گذشت که این قلعه را در سنه چهار صد و ده هجری راجه کاکت مول راجه بنا
 کرده بود و از همکنده بقاصله سه کرده سرحد برگشته بر کال شروع میشود و بر کال از
 همکنده ده کرده است و درین علاقه جنگل و سنگ لاخ بسیار است و در ختنای
 کهرنی و چروخی بے شمار و درین دشت قوم گونڈ میباشند و از بر کال بقاصله تنه
 بتخانه پالم پٹ است تشریح کرده راجه پرتاب رود و بر راجه کاکت مول راجه و این راجه
 در سنه شش صد و هشتاد و ده هجری تالاب پاکمال کنده است گویند این آبگیر
 در دور چند فرسخ است چهل هزار مرور در ده پنج سال کا دیده و ساخته اند و در
 زمانه این راجه شهر و رنجل در دور پستی و شش کرده آباد بود و از دکن تالاه آباد و جنگله
 دیگر است حکومت دشت و به پیش از بهب لنگوتی بود که یکی از مذاهب هندوان است
 و بر نرگاد سوار میشد و در سنه شش صد و هشتاد و پنج هجری جنگیده و در دست سپه سالار
 علاء الدین گرفتار آمده بدلی رفت شاه تاج بخشیده بلج مقرر فرموده برگردانید بنجاب
 بر لب دریای نزدیک ارسیده و بر هشتاد و هشت سال در گدشت انقضاء ارتفاع کرد
 بتخانه اش بر بنیقدار تصور باید کرد که صد زمین از هر چهار طرف دارد و هر زمین یکدشت
 انگشت بلند و بطور شش دست عریض است و بالای این چو تره بتخانه و هر چهار
 محرابهای هر چهار سمت بتخانه از یک یک پاره سنگ سیاه آنقدر بلند که فیصل
 باعای میرود و بر هر چهار سمت بالای دیوار هر چهار محراب بقاصد بر مجسم دیو و پری و
 حیوانات و سباع کمال صفائی از سنگ سیاه یک قطار ساخته اند و بر سر ستونهای این

بیکرهای سنگین سخت بخانه رسد و اندک و استفت برداشته استاده اند و کان باین جای
بمنه و زبان تلخی نباشد است که خوانده میشود گویند که در آن مرقوم است که هفت و گردید
رایج الوقت در تعمیر این بخانه صرف شده و قریب این بخانه تالاب کلان است
سید عیش و در آن از گیر ماهی بقدر ده دره گزینند و این تالاب را تالاب بلم
میگویند و از این تالاب ده باره کلان برآمد است که بر سر دو کنار آن دشت بید
و لوح و دشت کرده و آن است و تالاب پاکحال از بکنده و جدا کرده و بجای طویل و عرض
که از یک کنار آن کرده و دیگر از درین هم معلوم نمیشود و عشق هم بسیار دارد و ازین
تالاب چار و ده کلان برآمده و بر بای شور محنت شده اند و در دشت شیر و خرمن
جوفی جوفی هستند و از بکنده و بنا صلیح کرده و در یک کوه کان آهن است چهل
قصبه کرم و از آن جدا کرده و قصبه کلور و در آنجا کان ابرق است و اشجار گیوه
سباز و اگر با شل پرندگان در آن دشت می پرند و گوشت بلند که بالای آن
رفتن و شوار است گویند که بالای کوه همه جنگل گیوه است و چشمهای شیرین جاری
هستند و جنات بسیارند و اکثر اوقات صدای نغمه های رنگ رنگ از آنجا می شنید
و بگوشت بسیار و در قصبه کلور آب گیر است بقدر صد گز مربع در آن هر کس که با چوب
می شود و ذرات ابرق بر آن چسبیده و مثل افشان مینماید و گویند که قریب قصبه بالوچ
بهدر را چلیم که در نطقه کنده ای کنده واقع است در یک کوه کان نقره است و از چند
سال اگر بران در آنجا کان انگشت بافته اند و بهای ریل و جهازات بر آورده و نیز
متصل سرحد نطقه مدو در جای که نظام یا جنگ بهادر یکسر کار جدید آباد و معدن
الماس است که کسی قوه برین معدن نمیکند و طغرالدوله احتشام جنگ و بی کنالدوله

بارالهام حیدر آباد که در عهد نواب نظام علیخان بنام بود چند قلعه نامی مثل قلعه محم
 و قلعه نرمل و قلعه طفر گده ساخته است طفر گده از بالای کوه است و برین قلعه بسیار
 توپهای عمده و خوب صورت که از هفت جوش ریخته اند افتاده اند و این همه قلاع و بنا
 در صوبه ملنگ اند و قصبه نل گده در میان دو کوه واقع است و در دشت شهید بیک
 پیدا میشود که بیک رو پیش از نزده آثار می آید و شان غسل در دور بست بست گرد
 جبال و کھوف موجود است و ازان شهید بقدر دو صده سبوح بر می آید قوم گویند بیک
 برگ آرد و بر آتش می نهند و دروشش مگس عمل سید هند گمان علیحدہ میشوند و پیشا
 سوزن نموده شهید بر می آرند و از حیدر آباد با فاصله هفت منزل قصبه نلدر است
 و اینجا محمد عادل شاه والی حیدر آباد بود و بزرگ بقدر بست و دو گز بلند است
 از سنگ سیاه یک مکان خوش ترکیب بطور باره دری نهایت مستحکم بنا کرده است
 و در ستمیز ابناء گذشته هرگاه سوراخهایش می کشیدند آب از بالای سقف این مکان
 بطور چاه میریزد و از هر طرف پائین می افتد و مکان زیر آب پنهان میشود و بعضی برا
 آمد و رفت درین خانه وقت زیر کش آب جدا گانه ساخته اند و این خانه هنوز از
 جای نرخیته موجود است

قصه

خوش کسی گفته است در رفته	سخن لغزشسته و رفته
حد گفتار نابین حد بود	گر همه نیک و گر همه بد بود

طبع چون نقش خاتمه می بست
 قلم اینچار رسید و سر بگفت

وقایع دو ساله ریاست حیدر آباد و برنامہ
تحریر مولف تاریخ دکن ریختہ خارمہ شخصیت
میرزا محمد علی مالک مطبع حیدر آباد

آغاز سال ۱۱۸۵ میلاد دریل بندگان عالی بکلیت در صف سفر کردیم و از اردو الی
دکن صاحب بهادر ملاقات نمودند و مع الخیر برگردیدند جمله ارکان دولت و
تمام فوج طغر بیج با استیشن استقبالیان رفت و بکمال تحمل سواری در دارالافتاء
رسید و شب ریختنی چراغان در شهر شد بهفتم ربیع الثانی سینه مذکور بندگان
عالی بر سر ریاست دکن جلوس فرمودند در این بزم لارڈ صاحب بهادر
فرمان فرمایند و دیگر صاحبان عالی شان سران دولت قیصر بنده و جمله اُمراء
و اعیان حیدر آباد دکن موجود بودند و آرایش و تجلی ایوان آصفیه برنگ
ایوان کسری مینمود بعد جلوس اکثر اُمراء تشریفات فاخره کسر بنده شدند و
راجہ نرندر بہادر بمنصب ہفت ہزاری و نقارہ و بالکی جہاز دار و خطاب
ہمارا جہ و امام جنگ بہادر خلفت لڑا ب خورشید جاہ بہادر شمس الامراء
چهارم بمنصب ہفت ہزاری و علم نقارہ و خطہ جنگ بہادر خلف دوم خورشید جاہ
بہادر بمنصب چار ہزاری و خطاب شمس الدولہ و اقامیرزا بمنصب دو ہزار
و علم و خطاب خان بہادر سردر جنگ و میر غضنفر علی بمنصب دو ہزاری و علم
و خطاب خان بہادر قوی جنگ و میر جہاندار علی بمنصب یک ہزار پانصدی و علم
و خطاب خان بہادر و میر ریاست علی بمنصب ہزاری و خطاب خان بہادر

و گرد ماری پرشاد منصب هزاری و خطاب راجه بهادر و مولوی انور بختیاب
خان بهادر محبوب نواز جنگ و سیر نصر الله بختیاب خان بهادر دولتی یار جنگ
و دیگر اکابر هم برین عنوان شمول و اطاعت خسر و ان گشتند و منصب وزارت
به خداداد السلطنه میر لائق علیخان بهادر خلف میر تراب علیخان بهادر مرحوم
سرسالار جنگ و نفع ایض گشتند و سیر الملک میر سعادت علیخان بهادر خلف
شانی سرسالار جنگ بهادر مغیر مختار کار پای مالی شدند و هم برین نسق بجا
تجدید در کار داری ملکت و اعیان حضرت به قیام آمد که تشبیهش بسیار است
و در این ایام بهشت فرجام در شکلی اقبال فرزند ارجمند بشیرستان وجود
خرامیه و بنام حاجی سیر فرخ علیخان موسوم گردید و مجالس سوره سوره
در دولت خانه حضور پر نور زیاده از وقت توفیر نظام النسابیلم که قبل صدرا
پیدا شده اند ارایش و پیرایش ملوکانه یافتند و در باب استحقاق فراوان
الغلام و اکرام بدست آوردند و بعد از این بجای رضه هیفه مزاج عالی از جاده
اعتدال منحرف شد و بفضل شانی بر حق شقای کامل و تندرستی عاقل حاصل
شد و کار چانداریلوی شروع گردید و وقتاً فوقتاً هر گونه انتظامهای جدید
بر روی کار آمدند و با امرای قدیم مثل نواب بشیر الدوله بهادر خطاب عظیم الامرا
اسحاق جابه و به نواب عسکر جنگ بهادر خطاب بشیر الملک و مبهدی علیخان
از امرای جدید خطاب میر نواز جنگ و قس علی بنده اسباب کمان را ترقیات
گوناگون روزی شدند و در محرم ستمه از بعض اعیان علاقه سلطان نواز جنگ
و سیادگان شهنشهر بهر عاشره را مکرار بیان آمد و نوبت بگشت و خون رسید

و به تدارک مناسب رفع قضیه بطور پیوست و سلطان نواز خاندان اول مستحب
 و آخر بمهر آسم خسروانه امان یافت و حضور بعد چندی جهت سیر بکوه نیلگر به
 تشریف بردند و باز در رمضان سده هجری قمری نصرت و انقیاد مرا جمعت فرمود
 و باید دانست که ریاست نظامیه و دولت آصفیه دام ملکه پنج بخش است
 اول علاقه صرف خاص دوم علاقه صوبه برار که درجه تنخواه سپاه فرنگ
 حواله سرکار انگریز است و بعد صرف هر چه باقی می ماند داخل خزانه عامه شود
 سوم علاقه پایگاه متعلق بسب کبیر چهارم علاقه جاگیرات نجسم خالصه دیوان
 که راتق و فائق آن عواد السلطنه هستند و می صل انیمه قریب پنج کرد است
 و هنوز آبادی و محاصل ترقی پذیر و انتظام روزه برقرار با فائده میگرد و هرگز
 صورت بهبود در آئینه خیال مرئیت و تفصیل این اجمال چون از اندازه این
 تاریخ مختصر بیشترست باین رویکمال اختصار براس ملاحظه ناقدان فن تاریخ
 ابن و حیزه بقلم آمد و برخاسته این نتمه یک قصیده فارسی از کلام بلاغت نظام
 مولف تاریخ یعنی ابو الفضل دوران مولا امیرزا محمد عباس خان شروانی
 سلمه الله تعالی ثبت گشت و هو پند

قصیده

<p>دل بر دهن شوخ پری و شبت بنه دیم چه سراپای تو دل رفت ز قابو حسن تو عیانست دلا از کس بهر سو از چشمه کوته نموده دل بهر سو</p>	<p>از سحر دو چشمان و فوشار کس ابرو افسوس که گم گشت دلم در شب کیسو کل روی و خوش خو و سمن بوی و فرزند و ز فرقت تو دیدم سمن چشمه ز لاجو</p>
--	---

این قصیده در حواله نظام
 از خان و از شروانی
 بنویسند
 و این
 از تاریخ

چشمان تو خون ریز تر از لشکر جنگین
 گیسوے لیتا بنده کند می است رستم
 در وسط دوزخ تو رخسار دهم و گفتم
 و از پشت رخسار تو فیسای غزاله
 در طبع تو جا کرده دلا عشوه و غمزه
 محبوب علیجان که ندیش گری نیست
 صد شکر که از بهینت وصف جمیلش
 دیدم ترک و شوکت و اندازده برش
 بے تدو عیال ست با فضال الهی
 تشبیه دهم ذات در ا چون به قوس
 ای سرور حجاجه ترانیت معالی
 در زرم جوهر ارمی و در بزم جوهرین
 چون حمله کنی روز و غایب بر اعدا
 از بهیت تو شست کند از کف دشمن
 آن گونه جہد رخسار تو بر فوج محانت
 یک مرد کماندار از انواع تو مرغ
 تریاق بود لطف تو از بهر احتیاج
 گفتار تو اعجاز و کام دگر آن حس
 آنگونه بود مائل لعل تو رفت

ابروی بخت تیز تر از تیغ ابله کو
 مردگان تو برگشته سناق سب بر دو
 خورشید بر آور دگر بر بچ تر از دو
 مد ہوش دو چشمان تو پیمانہ تاج
 چون در دل من رحمت لوزاب ملک
 در سیرت شادمانہ و در طلعت نیکو
 نظم جو گلستان ارم یافتہ ہوا
 انکا کشتش تخت کے و تاج پرتو
 درخشش و در بہت و در صولت
 در پہلو سے عمان چہ بود آب قیرو
 ہر چہد خرد کرد بہر سمت نکالو
 در خرم قراخانے و در غم جوہر
 آید بجلو دار سے تو فتح زہر
 افتد بگلوش چو جسم حلقہ چالو
 چون جست پئے صید کند شیر بر ہوا
 بہرام چو یک شاہ سواریت زار دو
 زہرست پئے خاطر بد خواہ تو دار دو
 بسیار تفاوت بود از سحر و جادو
 گرد و جو کسی شیفہ بر قامت دلجو

معنی
 شادمانہ

معنی
 در غم جوہر

معنی
 زہرست پئے

حرفی است ز صبح نوشها آنچه گوشش
 آتش آید ز سر و پا جوان بخت
 تا دفع شود در و سر از منزل سبزه
 سرخاب بود تا که بگرنا به شاداور
 تا سبزه بود لعل در بر جد بود خضر
 مانی بر او رنگ باقیال مشبه
 اعدای و غمناک ددل انکار و سپید

خانقاه و قالی و فارابی و خواج
 اسکندر وقت است و وزیرش چو اسکندر
 تا داروی او را بود و شمس که تندر
 تا حوت و نهنگ است روان شطرنج
 تا آب بود باعث پیدایش لولو
 باشی بجهان دادگر و خیر و کویلو
 هرگز شیب ندارد در رخ قمر و بر کیم

احباب و شادخوان و بهو خاد و کیم
 این شاد و راسخ در غم جان میدهد

تفسیر نامه جاسم کمال است انسان تر از خورشید بیات شهر

ز کس بر کس نه از تو نسلم نه جان
 ابد الفتح عصمه و ابد نصر و هر
 در اهل سخن افضل و برتر
 ایام به یار دست نامور و
 چهل سال تو قمع دانش کوشی
 بایزد که ز سبب بیالای تو
 چه ز میان کوشی تو تارنج دکن
 سلاست یزی تا بروز قیامت

هیچ الماس به بیع البیانی
 بود افضل دوران ابو الفیض ثانی
 چو در اوجیه فضل سحر میمانی
 بعلم و کمال است جان جهانی
 سزدگر بگویم که صاحب قرانی
 قبا و کمر بند و تاج کیانی
 باین نیکو چو اشعاشا شانی
 بعد شادمانی بعد کامرانی

ترجمہ مولف تاریخ

مولانا عباس خاں خلیفۃ الرشید مصنف عجب العجایب الفتحہ البین مولانا شیخ احمد یکانی بن عالم
 عامل سیرت محمد قلی خان شروانی بن میرزا محمد علیخان شہید مستوفی الممالک ایران در عهد شاهی
 اور قمران بن میرزا حسین خان بہار از جانب پیش سجا بر بن عبد اللہ انصاری قشتی
 وجہ مادی اور سید علی خان مرشد آبادی از اسادات عالی نسب و زراعت و دیوانہ
 ۲۲۔ شوالیہ در بنارس پیدا شد و کتب عربیہ از والدین و خواندہ و فار
 از میرزا علی بن علیخان غنی آبادی شاکر شیخ علی حوزین گیلانی در بلاد کنجان
 و میرزا علی در دانشمندی و بی چندی از بنجم الدولہ میرزا علی میرزا اسد اللہ خان قاضی
 لوی و از ترقیہ و در فنون عسکری کہ عبارت از سیرت و بازی و آرمہ و آبی با شہ
 بہ بہ پڑائی و فطری و مستغایہ و انی بہم رسانیدہ و در فنون ادبیہ و کلام و کتب
 حاصل نمود و در تاریخ صاحب کمال گشت و بہ بعض اکابر و بعض دولہ
 سیرت عباس خان از بہادر شاہ خانمہ آل تیمور مرزا خان بانشہ و اکثر بلاد ہند و ایران
 مدتی در خطہ بھوپال صوبہ مالوہ اقامت اختیار کرد و در ان ایست خیرت و اعتبار علی
 حاصل نمود کہ امور و مقضن قوانین و مورخ و قاضی انجا و متمم محکمہ تعلیمات شاہ جانی
 لقب یافتہ و با قضاۃ ائمہ ہدی سلام اللہ علیہم خردمندانہ بہرہ بہرہ و در درون ان
 و انشا و غیرہ تالیفات جمید میدارد از انجملہ تاریخ روئے و تاریخ افغانستان و تاریخ سیرت
 و تاریخ تہذیب و ان و تاریخ ائمہ ایجاد و تاریخ بھوپال و تاریخ تعلیم و آیین بہین
 کتب سوائہ اش کہ اکثر طبع گشتہ اند قابل ملاحظہ بہ باب علم و فنون اند فقط
 کہ تہذیب مرزا محمد علی تدبیر مطبع جمعہ قزوینی و انشا و تاریخ بھوپال

اشتمای کتب مطبوعه مطبع حنفیہ واقع تنجاسر بدلیکھنؤ

عمدة الطالب - در شب سادات بزبان عربی - عجم

تعالیٰ السؤل فی قیاب الکرسوال از محمد بن طلحہ شافعی

تو اس صدارت جو نام لکھتے ہیں کہ

شماره ۱۰۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ساعات برج الزمان بحمد المولى عز وجل -

طریق العربیہ دلائل ان کی جناب مفتی سید محمد عباس صاحب۔

وہذا کہ غرض پھر سچ ہے سیدہ ایں تمہیں حمیری علیہ الرحمہ - ۴۴

تذکرہ طبیبانہ مصنف محمد بن کریم رازی و طب ۸۸

تتميز الآيات بموسم بخوم الفرقان و استخراج آيات قرآنية

تاریخ فتح و غلبه امیر تیمور بر سلطان محمد لودکی

تسغنة البزق - واثبات الاستدلال

پیدا جاتے ہیں۔ یہاں سے وہ پھر پھرتے ہیں۔

سید محمد علی بن علی بن محمد

شکلیۃ الاولیاء از احمد علی بی

صراط النجاة - در ترجمہ حدیث اعرابی از آخوند خراسانی

مستقل بر چهار هزار و سیصد و پنجاه و یک نفر است - ۴۴

ترجمہ اشعار عشرہ - جلد اول بحوالہ تحفہ شاہ عبد العزیز

دلوئی در زک حدوث مذاہب۔

[illegible][illegible]

عربیت بنیدیه ییو اب سولت کریمه دیت سولت کریمه

تذکرہ حکماء الملیسیہ میچوم الشمار زبان فارسی - سے

رسالة صفات ذوات وصفات فعلية ماضية ورسالة حمولة النفس

در سالک میا و رساله شکات و رساله رضاء - ۳

تحت حادیه در ادعیه و اعلا ضروریه اردو۔

وہی روح خدا ہے جس نے ان کو پیدا کیا

از دو کره به یکدیگر می‌رسند و از آنجا که هر دو کره به یکدیگر می‌رسند

حام الا بيا ما حال امام سن عليه السلام -

ایضا جلد دوم از حال امام حسین تا حال قائم آل محمد علی

تجوید الغنیہ ملبہ اول غوثیہ صبح قرآن مجید عربیہ

نخل ماتم از حاج مرزا جعفر علی فصیح مرقوم -

مرثیہ و سلا مہا فصیح۔ علیہ اول و سوم۔

مرتبہ دے جناب مرزا غلام احمد علی صاحب نقیہ۔

ماده الحقیقه در حدیث پنجم و ششم از این ائمه

تاریخ التماسک و بیعت خانان سیفیه و سمرقند

تأیید الاسلام و ردی غیر از سبب فی سید محمد باقر

قبلہ بڑیاں اردو -

تتبع الكلام في احوال شارب الاسلام اردو ترجمہ کتاب

انجیل مولوی سعید امیر علی صاحب۔ یہ کتاب لا جواب

سیرت و حالات سوانح عمری جناب رسول مقبول من

لطیف مزاج بی بی اسمن فرقہ سہروردی نزاری کے اعتراضات

کام از شافعی و نه از کرامت معتزله و مسلمانی

وہی ہے جس نے ان کو پیدا کیا اور ان کو پالیا اور ان کو مرانا ہے۔

ہیں کہ ایک سال کے لیے

اعلاق احمدی۔ اس کتاب میں مکمل طور پر

جدول غلط و صحیح الفاظ تاریخ دکن

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱	۵	تاریخ دکن	تاریخ دکن	۱۴	۱	سوار پوری	سوار پوری
۲	۵	کریم	کریم	۱۴	۱۴	انتقار	انتقار
۲	۴	دکن	دکن	۱۴	۱۴	مختار	مختار
۳	۱۸	دکن	دکن	۱۴	۱۴	مختار	مختار
۴	۱۹	دکن	دکن	۱۴	۱۴	مختار	مختار
۳	۱۹	دکن	دکن	۱۴	۱۴	مختار	مختار
۵	۲	سیاگری	سیاگری	۱۴	۱۴	مختار	مختار
۶	۹	باسید	باسید	۱۴	۱۴	مختار	مختار
۶	۱۰	زادہ	زادہ	۱۴	۱۴	مختار	مختار
۶	۱۱	لا ایل	لا ایل	۱۴	۱۴	مختار	مختار
۶	۱۱	بیشتر	بیشتر	۱۴	۱۴	مختار	مختار
۷	۱۰	حیدر آباد	حیدر آباد	۱۴	۱۴	مختار	مختار
۸	۸	دوم	دوم	۱۴	۱۴	مختار	مختار
۹	۱۰	چند	چند	۱۴	۱۴	مختار	مختار
۱۰	۶	مینی	مینی	۱۴	۱۴	مختار	مختار
۱۰	۱۰	مختار	مختار	۱۴	۱۴	مختار	مختار
۱۰	۱۴	مختار	مختار	۱۴	۱۴	مختار	مختار
۱۲	۱۹	دکن	دکن	۱۴	۱۴	مختار	مختار
۱۱	۱۴	لمچری	لمچری	۱۴	۱۴	مختار	مختار

صفحہ	سطر	خط	صحیح	صفحہ	سطر	خط	صحیح	صفحہ	سطر	خط	صحیح
۴۳	۴	در عمد	در عمد	۴۴	۱۹	مرصہ	مرصات	۴۸	۱۰	کشم	کشم
۴۳	۵	سجده	سجده شد	۴۶	۸	بدیہ	بدیہ	۴۹	۴	کنڈہ	کنڈہ
۴۳	۱۹	شاہ سلطان	شاہ سلطان	۴۶	۱۳	ہنگندہ	ہنگندہ	۴۹	۷	درودش	درودش
۴۴	۹	سیرنما	سیرنما	۴۷	۴	ہنگندہ	ہنگندہ	۵۳	۲	تا بندہ	تا بندہ
۴۴	۱۵	الامراۃ	الامراۃ	۴۷	۱۳	کرے	کرسی	۵۳	۲	سرزیج	سرزیج
۴۴	۱۶	للمرتب	للمرتب	۴۷	۱۶	بطور	لجول	۵۳	۱۰	قیراسہ	قیراسہ
۴۴	۱۸	الکرم	الکرم	۴۸	۶	ہنگندہ	ہنگندہ	۵۴	۲	المنہ	المنہ

قطعه تاریخ طبع از کلام بلاغت نظام بر فلک سخوری شمس با نغ
غشی فدای علی صاحب المتخلص لغارغ

کوس یکتے بعام از زبان کلک رو
سکہ حالات شان کلک گوہر کلک

رفت شہوایان چون از مضامین درست
خطبہ تاریخ ہجری خامہ فارغ بخواند

۱۳۰۴ھ ہجری

قطعه تاریخ

چون با گشت قلم خوب کشیدہ غازہ
علیہ طبع پوشیدہ کتاب تازہ
۱۳۰۴ھ فصل

رفت سحر بیان بر رخ زیبای کتاب
ریخت از خامہ فارغ گل سال فصل

